



Reattachment of a Severed Organ Resulting from the Implementation of Ḥadd or Qiṣāṣ (A Comparative Study in Jaʿfarī and Ḥanafī Jurisprudence)

Mohammad Esa Fahemi*

Abstract

The reattachment of an organ severed as a result of implementing ḥadd or qiṣāṣ is a subject within criminal jurisprudence. This issue—though with slight variations—has a relatively old precedent in Islamic legal thought. The permissibility of reattaching an amputated organ following the execution of ḥadd or qiṣāṣ has been a point of significant juristic disagreement, rooted in differing interpretations of the objectives of these punishments as well as the evidence and legal foundations upon which they are based. Each viewpoint, relying on textual sources, legal proofs, and even principles of uṣūl and rational arguments, attempts to substantiate and reinforce its position.

Among the expressed opinions, the majority view—well-known and supported by substantial evidence among both Jaʿfarī and Ḥanafī jurists—holds that reattachment of an organ severed through the implementation of ḥadd or qiṣāṣ is impermissible, or at the very least requires precaution regarding its permissibility. Although the opposing view, which allows reattachment, as well as the view that distinguishes between organs severed under ḥadd and those severed under qiṣāṣ, each presents its own arguments and evidence, all these positions have supporters among jurists of both schools and rely on similar or partially overlapping reasoning to justify their conclusions.

This study employs a descriptive–analytical and library-based method: it first presents an overview of the existing juristic opinions on the matter and then examines the feasibility and permissibility of such reattachment. The aim of the article is to assess, from a jurisprudential perspective, whether reattaching an organ severed through ḥadd or qiṣāṣ is permissible, valid, or prohibited.

Keywords: Reattachment, Amputation, Ḥadd, Qiṣāṣ, Offender, Victim, Ḥanafī, and Jaʿfarī Jurisprudence.

* Full-time Faculty Member, Department of Law, Faculty of Law and Political Science, Khatam Al-Nabieen (PBUH) University. Email: mohammadeisa1403@gmail.com



پیوند عضو جداشده در اثر اجرای حد و قصاص

(مطالعه تطبیقی در فقه جعفری و حنفی)

محمد عیسی فهمی *

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۸/۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۹/۱۱

چکیده

پیوند عضو پس از جداسازی بخاطر اجرای حد و قصاص از مباحث فقه جزایی است. بحثی که با اندک تفاوت دارای پیشینه نسبتاً قدیمی در فقه است. جواز پیوند عضو مقطوع، بخاطر تطبیق حد و قصاص معرکه آرای مختلف فقهی بوده که منشأ آن برداشت‌های متفاوت از هدف اجرای حد و قصاص، دلایل و مستندات اجرای مجازات‌های مزبور است. هر نظریه‌ای براساس برداشت از نصوص و أدله و حتی قواعد اصولی و عقلی سعی نموده است، ادعای خود را اثبات و تقویت نمایند. در میان آرای ابرازشده رأی اکثریت، برخوردار از شهرت و مستندات قابل توجه در میان فقه‌های جعفری و حنفی، عدم جواز پیوند و اعاده عضو بریده‌شده در اثر تطبیق حد و قصاص است یا حد اقل مستلزم ایجاب احتیاط نسبت به جواز پیوند است. هرچند که نظریه جواز اعاده عضو بریده‌شده در اثر حدود و قصاص، یا نظریه تفصیل میان عضو مقطوع در اثر حد یا قصاص نیز دلایل و مستندات ارائه داده‌اند، هر کدام از نظریات اظهارشده ضمن اینکه طرفدارانی در میان فقه‌های هردو مذهب فقهی دارد، به دلایل مشابه و تا حدودی یکسان در جهت تقویت و تأیید دیدگاه‌های خود استناد نموده‌اند. روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و کتابخانه‌ای است یعنی نخست به ارائه گزارشی از اقوال موجود در زمینه پرداخته و سپس کوشیده شده تا امکان چنین پیوند بررسی شود. هدف نوشتار، امکان‌سنجی،

* کادر علمی دیپارتمنت حقوق، پوهنهی حقوق و علوم سیاسی، پوهنتون خاتم النبیین (ص)

ایمیل: mohammadeisa1403@gmail.com

جواز و روا بودن یا منع پیوند عضو مقطوع در اثر حد و قصاص از منظر فقهی است و اهمیت و ضرورت تحقیق نیز ناشی از جواز و عدم جواز پیوند بعد از اجرای حد و قصاص است. واژگان کلیدی: اعاده، قطع عضو، حد، قصاص، جانی، مجنی علیه، فقه حنفی و جعفری.



پیوند عضو بریده شده به صورت عام از موضوعات مهم و جدید در دانش طب به شمار می‌رود. پیشرفت گسترده طب در این زمینه سبب راه‌یابی چنین مسأله در فقه گردیده و فقهای متعدد در تبیین حکم فقهی آن کوشیده و براهمیت و ضرورت بررسی موضوع به ویژه در بررسی‌های تطبیقی میان شریعت اسلامی و قانون موضوعه تأکید ورزیده‌اند. بحث فقها در گذشته بر تأثیر پیوند عضو مقطوع، توسط مجنی علیه در سقوط یا عدم سقوط حق قصاص مجنی علیه محدود بود و از این لحاظ پیوند عضو مقطوع را می‌توان از مباحث دیرینه‌ای به شمار آورد که همواره از فروع فقهی باب قصاص مطرح بوده است و در آثار فقهای پیشین پیوند برخی اعضا توسط مجنی علیه که حق قصاص وی را نسبت به جانی ساقط می‌سازد یانه؟ مورد مناقشه بوده است. ولی امروزه، دامنه‌ی گسترده‌تری یافته و پیوند عضو نه اختصاص به مجنی علیه داشته و نه به برخی اعضا محدود می‌گردد؛ بلکه دایره گسترده‌تر پیدا کرده و در مورد جانی و اعضای دیگر فرد نیز قابل طرح است که جانی پس از مواخذة و مجازات می‌تواند عضو قطع شده و بریده خویش را که در اثر اجرای حد و قصاص بریده شده، با توجه به امکان و پیشرفت طب، دوباره به محل نخست آن برگردانده و پیوند بزند و به حالت قبل از اجرای حد و قصاص برگردد یانه؟ در گذشته سخن محدود به مجنی علیه و سقوط حق قصاص وی در اثر پیوند و آن هم نسبت به برخی اعضای خاص بود ولی امروزه بحث حیثیت و جنبه جدیدتری یافته و افزون بر موارد مطرح گذشته، این مطلب نیز مطرح شده که جانی پس از اجرای مجازات می‌تواند عضو قطع شده را برگردانده یا اصلاح و ترمیم نماید یانه؟ و همین نکته باعث گردیده که چنین موضوع از مباحث نوظهور و در ردیف (نوازل و مسایل مستحدث فقهی) قرارگیرد، میان فقها در این رابطه نظریات مختلفی ابراز شده که به سه نظریه منع مطلق، جواز مطلق و تفصیل میان حد و قصاص یا صور مختلف مسأله دسته‌بندی شده است. هریک از نظریه‌های سه‌گانه برای اثبات مدعیات خود به دلایلی استناد نموده‌اند. نظریات یادشده هم در فقه جعفری و هم در فقه حنفی طرفدارانی دارد؛ که هر دو مورد در این نوشتار بررسی می‌شوند. آنچه بحث حاضر ناشی از کاربرد آن در مسایل کیفری است که در صورت جواز اعاده عضو مقطوع به واسطه تنفیذ حد و قصاص مجرمان می‌توانند از اعضای خویش پس از تحمل مجازات‌های موجب قطع عضو همانند گذشته سود برده و استفاده کنند. تفاوت بحث حاضر با مباحث پیشین، ارتباط آن با مسایل طبی، کاربرد در حوزه‌های جزایی و قضایی مقایسه آرای فقهای مذاهب اسلامی به خصوص فقهای دو مذهب



جعفری و حنفی است. از همین رو، نخست به توضیح مفاهیم به کار رفته در مسأله و سپس به ذکر اقوال و دیدگاه‌های موجود و ذکر دلایل پرداخته، نقاط قوت و ضعف دلایل را بازخوانی و میان آرای مربوطه مقایسه و سرانجام جمع‌بندی می‌شود.

الف) مفهوم‌شناسی

مرتبط‌ترین مفاهیم و اصطلاحات به کار رفته در بحث همان واژه‌های است که در عنوان ذکر شده است. آشنایی با معانی لغوی و اصطلاحی این مفردات و لغات می‌تواند در فهم و درک بهتر مسأله مورد نزاع مدد و یاری رساند.

۱. اعاده

اعاده از ریشه (اعاد- یعيد- اعاده) در لغت به معنای تکرار، برگرداندن کسی یا چیزی را به جایی، به حال نخست بازگرداندن، به جای نخست بازنهادن، تجدید کردن و بازساختن است. (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ ه، ۱، ۴۴۲) و در اصطلاح عبارت از ایجاد چیزی پس از ایجاد آن. (زارعی سبزواری، ۱۴۳۰ ه، ۱۷۴) به بیان دیگر اعاده در لغت عبارت است از بازگرداندن چیزی به وضعیت نخست، همان گونه که اعاده برانجام دادن چیزی برای باردوم به کار می‌رود و از اسمای الهی در قرآن (معید) ذکر شده «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» (انبیاء، ۱۰۴) یعنی همان گونه که نخستین بار آفریده‌ها را آفریدیم دوباره آنان را باز می‌آفرینیم. (وزارت اوقاف و شئون اسلامی کویت، ۱۴۲۷، ۱۷۷، ۵) مراد از اعاده، بازگرداندن عضو به جسم انسان از طریق پیوند طبی، پس از بریدن است. (شقحاء، ۱۴۳۸ ه، ۶، ۵)

۲. عضو

عضو در لغت به هر نوع استخوان انسان یا حیوان گفته می‌شود که پوشیده با گوشت باشد. در اصل به معنای قطع، بریدن، پراکنده کردن، تجزیه و تفکیک می‌باشد؛ چنانچه در عربی (عضی الشئ) به معنای تجزیه نمودن و پراکنده نمودن چیزی است. (زبیدی، ۱۴۱۴ ه، ۱۹، ۶۸۳) و در قرآن نیز به معنای اجزای پراکنده، متفرق و ناهمگون استعمال شده است. «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (الحجر، ۹۱) (عضین) یعنی بخش‌ها و اجزای پراکنده که به برخی ایمان آورده و به برخی کفر ورزیدند. معنای اصطلاحی عضو همان معنای لغوی است و عضو بر جزء مشخص، برجسته و متمایز از مجموع جسد گفته می‌شود؛ خواه از انسان باشد و خواه از حیوان مانند دست، پا، گوش و... (موسوعه الفقهیه الكويتیه، ۱۴۲۷، ق، ۳۰، ۱۶۴) به بیان



دیگر، عضو انسان، عبارت از مجموعه عناصر سلولی است که توان انجام وظایف خاصی را در جسم دارند؛ خواه این عناصر سلولی درونی باشد خواه بیرونی و تمام آن اعضای بشر می‌باشد. (دوادی، ۱۴۳۴-۱۴۳۵ هـ ص ۴۰) و مقصود از (عضو) با قید (قطع) در محل بحث هر عضوی از اعضای جسد انسان است که تمام یا بخشی از آن را بریدگی فراگرفته و امکان بازگرداندن آن وجود دارد؛ مانند دست، پا و امثال آن. (شقحاء، همان، ۵)

۳. قطع در لغت به معانی بریدگی، کوتاه شدگی، قطع اندام، برش، گسستگی و جدا کردن بخشی از جسم را می‌گوید؛ چنانچه در مورد جداسازی جزئی از ریسمان گفته می‌شود “قَطَعَتِ الحبل قطعاً” یعنی بخشی از ریسمان را جدا کردم برخی از اهل لغت قطع را به معنای جداسازی چیزی که با چشم درک می‌شود. (راغب، ۱۳۷۴ ش، ۳، ۲۱۹) معنای اصطلاحی (قطع) همان معنای لغوی و مقصود در بحث جداسازی اعضا است هم چنان که در قرآن کلمه قطع در مورد بریدن اعضا به کار رفته است. «فَلَا قُطِعَ أَيْدِيكُمْ وَ أَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ» (اعراف، ۱۲۴) به همین معناست.

۴. قصاص

قصاص در لغت به معنای تلافی، مقابله به مثل، جزاء، تنبیه، گوشمالی، ردپای کسی را گرفتن، دنبال کردن می‌باشد. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۵، ۱۱) و در اصطلاح قصاص عبارت است از این که نسبت به جانی کاری مانند کاری او نسبت به مجنی علیه انجام شود. (موسوعة الفقهية الكويتية، ج ۲۳، ص ۲۵۹) معنای اصطلاحی قصاص به کسر همان معنای لغوی، یعنی پیروی از اثر و ردپای جانی را گرفتن و دنبال کردن وی و اسم برای استیفا و مجازات است و گویا قصاص کننده جانی را پیگیر و همان کاری را در مورد جانی انجام می‌دهد که جانی در حق قصاص کننده انجام داده است در نتیجه زخمی همانند زخم وارده از سوی جانی و قتل همانند قتل جانی انجام می‌دهد. (شهرکانی، ۱۴۳۰ هـ، ۷۸۸) پس قصاص عبارت است از مجازات جانی متعمد با انجام کاری مانند آن و بریدن به خاطر قصاص هر عضوی از اعضای جسم انسان را فرامی‌گیرد. (شقحاء، همان)

۵. حد

حد در لغت به معنای منع، بازداشتن، پاکیزه‌سازی، پرده حائل و... می‌باشد. تمام معانی مزبور معنای “منع” برمی‌گردد. استعمال واژه حد در حائل میان دو شیء یا حدود و ثغور کشورها و



ممالک به خاطر مانع بودن آنان است. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۲) استعمال (حد) بر مجازات‌های تعیین شده در اصطلاح شرع نیز بدین جهت است که (حد شرعی) وسیله‌ی جلوگیری مردم از انجام کارهای نابهنجار، اعمال پست و شرم‌آور، فحشاء و فساد است در نتیجه (حد) مجازات خاص است که با وارد کردن درد بر بدن مکلف به جهت انجام گناه خاص، او را از ارتکاب گناه باز می‌دارد و کمیت و کیفیت آن از سوی خداوند تعیین و مقدر شده است؛ مانند مجازات‌های رجم و تازیانه که بر جانی از سوی خداوند تعیین شده است. (شهرکانی، همان، ۷۷۰)

بازگویی و توضیح مفاهیم مزبور در منابع فقهی جعفری و حنفی نشان می‌دهد که راجع به معانی لغوی و اصطلاحی واژه‌ها تفاوتی به چشم نمی‌خورد و تقریباً در آثار فقهی هر دو مذهب تعاریف نسبتاً یگانه و مورد اتفاق ارائه گردیده است.

ب) پیشنهاد بحث

با این که بحث از پیوند عضو مقطوع در اثر اجرای حد یا قصاص از مسایل جدید یا نوظهور فقهی پنداشته شده است و ادعا شده که مسأله در کتب فقهی علمای گذشته مطرح نبوده بلکه در سالیان اخیر از سوی فقها و محققان و آن هم پس از پیشرفت‌های بزرگ در دو شاخه علم طب مطرح گردیده است که یکی پیوند اعضا و دیگری جراحی زیبایی است. لذا دست‌یابی به پیشنهاد فقهی بحث دشوار است. (سلامی، ۱۶۹، ۲) ولی شواهد و سخنانی در منابع فقهی جعفری و حنفی نشان می‌دهد که مسأله از مسایل مستحدث و نوپدید نیست؛ بلکه ریشه‌ها و ردپای آن را می‌توان به قرون اولیه اسلام برگرداند و مواردی از توجه و اهتمام فقهای پیشین را یافت که به صراحت و وضوح نشان می‌دهد که فقهای گذشته نیز بدان پرداخته‌اند ولی به خاطری مسأله دارای حالت طبیعی دوام‌دار نبوده و از سوی دیگر، ضعف سطح دانش طبی به عنوان یک پدیده‌ای نمود نیافته بود که شایسته بحث علمی و فقهی است که در مورد آن بحث چندانی صورت نگرفته است.

در آثار فقهی شیخ طوسی ره که خود از پیشوایان فقهی مذهب جعفری در قرن چهارم هجری است از امام شافعی ره سخنی را در مورد مطالبه مجنی‌علیه، یعنی درخواست برگرداندن گوش بریده‌شده جانی در اثر قصاص بیان می‌کند. با استناد به اجماع چنین درخواست از سوی مجنی‌علیه ناپذیرفتنی تلقی شده است، گواه بر این است که مسأله در آن زمان در قلمرو بحث قرار داشته است. (تسخیری، ۱۴۷۸، ۶)



فقه‌های معاصر امامیه مانند صاحب جواهر، شاهرودی، تسخیری، عبارات زیادی را از سخنان فقهای پیشین و از منابعی چون (مقنعه شیخ مفید ره)، (نهایه، خلاف و مبسوط شیخ طوسی ره) و... راجع به فرع فقهی (قصاص گوش) متذکر شده‌اند که فقهای پسین نیز به پیروی از آنان به تفصیل در آثار فقهی خود بدان پرداخته‌اند که نمونه‌ی از دیرینگی و سابقه بحث است. مثلاً اگر شخصی نرمه‌ای گوش کسی را بریده باشد و مجنی علیه درخواست قصاص نماید و در نتیجه نرمه‌ای گوش جانی را ببرد و جانی گوشش را تداوی نماید به گونه‌ای که نرمه‌ای گوش بریده‌ای وی به جای خود برگشته و بچسپد، قصاص کننده و مجنی علیه می‌تواند آنچه که از نرمه‌ای گوش جانی پیوند یافته ببرد تا وضعیت جانی به همان حالت قبل برگردد که مجنی علیه استحقاق قصاص را داشت. شیخ مفید^(۹) در ادامه به صراحت یادآوری نموده که حکم مزبور به گوش مختص نبوده، بلکه در تمام استخوان‌ها و جوارح که مورد قصاص جاری است و صریحاً فرموده حکم مزبور در سایر اعضا غیر از گوش نیز تعمیم دارد. (شاهرودی، ۱، ۲۹)

فقه‌های معاصر نیز به پیروی از فقهای پیشین در بحث قصاص، مسأله مزبور را پیگیری و تعقیب نموده‌اند؛ مانند امام خمینی ره که رأی به عدم سقوط قصاص در صورت پیوند گوش بریده شده توسط مجنی علیه داده است. (خمینی، ۱۳۹۲، ۵۸۱، ۲) و آیت الله محمد اسحاق فیاض که برکندن گوش مجنی علیه توسط جانی را در صورت پیوند و عکس آن برکندن گوش جانی را در فرض پیوند تجویز نموده است. (فیاض، ج ۳، ۳۷۶) و سبحانی نیز معتقد به عدم سقوط قصاص حق قصاص مجنی علیه در صورت پیوند گوش است. (سبحانی، ۱۳۹۱، ۵۵۹) صاحب جواهر (ره) که برای جانی اجازه‌ی کندن گوش را، در صورت پیوند توسط مجنی علیه، جهت تحقق مماثلت و همانندی داده است. (نجفی، ۴۲، ۳۶۵) و امثال موارد یادشده شده نشان می‌دهد که پیوند عضو مقطوع در اثر جنایت مورد توجه و عنایت فقها بوده است.

دانشمندان حنفی نیز نوظهور بودن پیوند عضو مقطوع در اثر اجرای حد و قصاص را نپذیرفته‌اند و اهمیت زیاد مسأله را در عصر حاضر نتیجه پیشرفت طب در زمینه کشت اعضا می‌دانند؛ چیزی که در قدیم تکامل نیافته بود و اینکه برخی می‌پندارند که بحث مذکور مسأله جدید است و به صراحت در کتب فقها و گذشتگان مطرح نگردیده است؛ پندار نادرست و ناصواب است. واقعیت این است که فقهای پیشین مسأله مزبور را ذکر و جوانب مختلف آن را بررسی نموده‌اند که از سویی حاکی از وسعت و گستردگی معلومات آنها در به تصویر

کشیدن مسائل و دقت نظر آنان در بیان احکام است و از سوی دیگر، نشان می‌دهد که بازگرداندن عضو به جای آن، امر غیر قابل تصور در زمان آنان نبوده؛ بلکه یک امر عرفی و معمولی بوده و پیشینیان آن را تجربه نموده‌اند. حتی امام مالک^(ره) با آگاهی کامل طبّی راجع به آن سخن گفته؛ سخنانی که تا به امروز نیز درست می‌باشد. (عثمانی، ۶، ۱۴۸۷) البته در میان محققان حنفی نیز کسانی هستند که پیوند عضو را پس از بریده‌شدن آن در اثر اجرای حد یا قصاص از مسایل نوظهور شمرده است و لذا مسأله را در زمره (نوازل) یا (مسایل مستحدثه) مورد بحث قرار داده‌اند. (طیارو...، ۱۴۳۳، ۳۸، ۱۲)

از عبارات مذکور پیداست که مسأله از نظر فقهای جعفری و حنفی دارای سابقه و پیشینه فقهی بوده و مسأله مستحدثه نیست؛ بلی توسعه و تفصیل مصادیق بحث زاییده پیشرفت طب می‌باشد. امری که در بسیاری از فروعات فقهی با مرور زمان و گسترش علوم و تحولات اجتماعی روی داده است و این هرگز به معنای نفی طرح مسأله در آثار فقهای پیشین نباید تلقی گردد.

ج) امکان بازگرداندن عضو

اعاده عضو بریده شده در اثر حد، قصاص و جنایت، گاهی با برگرداندن خود همان عضو بریده - شده صورت می‌گیرد و گاهی باکاشت عضو از یک میت و شخص مرده دیگر و گاهی هم با دوخت و وصل عضوی که مورد قصاص قرار گرفته با جابجانی بخش از بدن خود شخص. در هر صورت همه‌ی اعضای بریده‌شده امکان بازگرداندن ندارد، بلکه اعاده اعضای خاص و تحت شرایط ویژه‌ای که باید در عضو بریده‌شده باشد، امکان بازگرداندن آن وجود دارد که از مهم‌ترین شرایط اعاده عضو، نبود آلودگی و نبود فاصله زمانی طولانی است؛ زیرا، آلودگی وجود فاصله زمانی زیاد باعث می‌شود که اقدامات جراحی و پیوند عضو احتمال موفقیت‌آمیز بودن چنین عملی را کاهش دهد؛ اقداماتی که نیاز به طراوت و تازگی عضو بریده‌شده دارد. البته گاهی پیوند عضو آسان است به دلیل وجود بانک اعضا که دارای یخچال‌های مناسب جهت گذاشتن و مراقبت اعضای جداشده انسان است. یخچال‌های نگهداری اعضای جداشده، آن را به صورت استریل - شده نگهداری و محافظت می‌کند و در طولانی‌ترین مدت ممکن می‌تواند محتویات خود را نگهداری نماید با اینکه تجارب طب جدید دورنمای وسیع را در زمینه جراحی و پیوند اعضا گشوده است؛ ولی تا هنوز با موفقیت کامل بازگرداندن جوارح و اعضای بریده‌شده همراه نبوده است. (شقحاء، همان، ۶) و (طیارو... همان) بنا بر این، امکان اعاده عضو پس از بریدن هم قابل



تصور و هم امکان دارد و پیشرفت‌های طبی نشان می‌دهد که این نوع جراحی‌ها باگذشت هر روز آسان‌تر و با سهولت بیشتری صورت می‌گیرد.

د) آرای فقها و جواز پیوند عضو مقطوع

فقهای حنفی و جعفری نسبت به جواز پیوند عضو مقطوع در اثر اجرای حد یا قصاص سه نظر دارند. البته برخی نظریات دیگری نیز بیان شده که چندان مورد توجه قرار نگرفته است:

۱. دیدگاه فقیهان معاصر حنفی

در میان محققان معاصر حنفی قریب به اتفاق آنان مانند شیخ بکر ابوزید، عبدالله بن سلیمان بن منیع، شیخ محمد عبدالرحمن آل الشیخ و... طرفدار دیدگاه عدم جواز بازگرداندن عضو مقطوع در اثر حد و قصاص به صورت مطلق هستند؛ خواه مرتکب جرم توبه کند و خواه توبه نکند و همینطور فرق ندارد که صاحب حق (مجنی علیه) پیوند را اجازه دهد یا اجازه ندهد. هیأت بزرگان علمای سعودی نیز تصمیم و حکم به عدم جواز پیوند عضو در فرض مسأله داده‌اند، (شنقیطی، ۱۴۱۵ هـ، ۴۱۴) البته در برخی از منابع جواز اعاده عضو جداد شده به حنفیه، مالکیه، شافعیه و حنابله نیز نسبت داده شده است. (شقحاء، همان، ۷)

۲. دیدگاه منسوب به شافعی

در میان فقهای منسوب به شافعی، جواز اعاده عضو مقطوع به واسطه حد و قصاص، به وهبه زحیلی نسبت داده شده که وی معتقد به جواز پیوند است. البته وی این سخن را در مورد عضو قطع شده در اثر قصاص و آن هم با شرط رضایت مجنی علیه به اعاده عضو جانی، جایز دانسته است. (زحیلی، ۷، ۵۴۶۰).

۳. دیدگاه تفصیلی

دیدگاه سوم توقف یا تفصیل در مورد جواز اعاده عضو بریده شده در اثر اجرای حد یا قصاص است. دیدگاه مزبور از سوی محمد تقی عثمانی از دانشمندان معاصر حنفی ارائه گردیده است. توقف به معنای سکوت در مورد انکار یا تأیید و عدم تأیید نظر نمی‌باشد. بلکه به معنای تفصیل میان صور گوناگون مسأله است. برخی جواز اعاده و عدم جواز اعاده را وابسته به هدف از اجرای حد دانسته‌اند که هدف از حد چیست؟ آیا هدف از اجرای حد، صرف ایراد درد بر جسم جانی از طریق بریدن عضو است؟ یا هدف از اجرای حد از بین بردن عضو بطور کلی



است؟ در صورت اول، اعاده جایز و در صورت دوم اعاده جواز ندارد. هریک از دو احتمال دلایل خود را دارد. (شنقیطی، همان، ۴۲۱)

برخی میان اثبات حد از طریق اقرار و شهادت، تفاوت گذاشته‌اند؛ مثلاً جرم دزدی اگر از طریق اقرار اثبات شده باشد و دست دزد اقرار کننده بریده شود؛ ولی شخص پس از اقرار و قطع دست از اقرار خود رجوع نماید، می‌تواند عضو مقطوع را در اثر عمل جراحی به جای خود برگرداند. زیرا، از نظر شرعی رجوع از اقرار، پیش از اجرای حد و درحین اجرای حد و حتی پس از اجرای حد برای جبران آثار معنوی ناشی از اجرای حد جایز است. (زحیلی، همان، ۱۵۱۵-۱۵۱۶) برخی از اندیشمندان، ضمن پذیرش تفصیل میان ثبوت حد توسط اقرار و شهادت و حکم به جواز اعاده در حد در صورت ثبوت از طریق اقرار جواز اعاده عضو در صورت اثبات از طریق شهادت را، منوط به وجود چهار شرط دانسته‌اند. (وزارت آموزش عالی سعودی، ۱۴۳۶ه، ۸۹) برخی میان قصاص و حد تفاوت قایل شده‌اند، در قصاص اعاده را جایز، ولی در حد منع نموده‌اند. (طیارو... همان، ۳۹)

درفقه جعفری نیز سه دیدگاه مطرح شده است: نخست منع پیوند عضو مقطوع در اثر اجرای حد و قصاص به صورت مطلق و دلایل فروان بر منع پیوند اقامه نموده‌اند. دوم جواز پیوند عضو بریده‌شده در اثر اجرای حد و قصاص به صورت مطلق است و نظریه سوم تفصیل میان حق الناس و حق الله که در حق الله جواز اعاده عضو ترجیح داده شده و در حق الناس اعاده عضو جایز دانسته نشده است. (تسخیری، همان، ۱۴۷۹-۱۴۸۲)

ه) سبب اختلاف آرای فقها

برخی منشأ اختلاف فقها را در باره‌ی جواز و اعاده عضو پس از تطبیق حد یا قصاص و اختلاف آنان در حکم عضو جداشده از جهت طهارت و نجاست می‌دانند. فقهای که حکم به طهارت و پاکی عضو بریده‌شده نموده‌اند اعاده عضو مقطوع را تجویز و کسانی که حکم به نجاست عضو مقطوع نموده‌اند، پیوند عضو مقطوع را تجویز نکرده و ممنوع می‌دانند. (شحقاء، همان، ۸) انصاف این است که منشأ اختلاف آرای فقها در جواز اعاده منحصر در حکم به طهارت و نجاست عضو مقطوع نمی‌باشد؛ بلکه اختلاف ناشی از هدف اجرای حد و قصاص و فهم متفاوت از ادله ... می‌باشد. زیرا، به تصریح بسیاری از فقها عضو پس از پیوند و

پیوست به بدن مانند سایر اعضا می‌گردد و حکم سایر اعضا را از حیث طهارت دارد.
(خرازی، ۱۴۲، ه، ۳۸۱)

۱. دلایل نظریه منع اعاده (نظریه نخست)

هواداران نظریه منع اعاده عضو پس از تطبیق حد و قصاص دلایل فراوان عقلی و نقلی از قرآن، سنت، اجماع و عقل ذکر کرده اند که به ترتیب عبارتند از:

۱-۱. استدلال به آیات قرآنی

آیت مربوط به روابط نامشروع

آیه‌ی مربوط به روابط نامشروع «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» (نور، ۲) باید هریک از زنان و مردان زناکار را به صد تازیانه مجازات و تنبیه کنید و هرگز در باره آنان در دین خدا رأفت و ترحم روا ندارید. کیفیت استدلال بر عدم جواز اعاده عضو این که آیه دلالت بر حرمت رأفت و دل‌سوزی نسبت به متجاوز از حدود الهی دارد و اینکه در اجرای حدود الهی نباید تحت تأثیر احساسات و دل‌سوزی بی‌جا قرار گرفت. (شنقیطی، همان، ۴۱۵) آیه مزبور گرچه به صورت مستقیم به بحث ما (پیوند عضو) ارتباط ندارد و در مورد اجرای حد بر مرد و زن خلاف‌کار است ولی هدف از مجازات‌ها و حدود را بیان می‌کند که جانی و مجرم باید در برابر ارتکاب جرم سزای خویش را ببینند؛ به ویژه جرایمی که در شرع برای آنها حد تعیین شده است و قاعده کلی را بیان می‌کند؛ شاید وجه استدلال به آیه این باشد که تعدی و تجاوز از حدود الهی قابل اغماض نیست و پیوند عضو مقطوع در اثر اجرای حد یا قصاص نوعی ترحم و نادیده‌انگاری هدف مجازات است.

به بیان مختصر آیه شریفه (وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ) دلالت بر حرمت رأفت و مهربانی نسبت به متجاوز حدود الهی دارد؛ دزد و محارب نسبت به حدود الهی متعدی و متجاوز شمرده می‌شود. در نتیجه ترحم و دل‌سوزی نسبت به آنها با برگرداندن عضو بریده‌شده، پس از اجرای حد حرام است. (وزارت آموزش عالی سعودی، همان، ۸۷) و (شقحاء، همان، ۱۰)

استدلال به آیه مزبور در منابع فقه حنفی ذکر شده و برخی دانشمندان جعفری یادآوری نموده‌اند که استدلال به آیه مزبور در صورتی درست است که ما حکم به عدم رأفت را در آیه به تمام حدود سرایت دهیم و آیه را به حد زنا اختصاص ندهیم ولی از خود آیه چنین مطلبی



استفاده نمی‌شود، به ویژه که ضمیر (بهما) در آیه به زانی و زانیه (مرد وزن زناکار) راجع است بلی حکم به تعمیم و سرایت عدم رأفت در سایر حدود به خاطر برخی روایات ممکن است از ظاهر برخی سخنان فقهای امامیه در مورد استشهاد به آیه فهمیده می‌شود که آنان آیه را شاهد بر عدم شفاعت، تهاون و تفریط در حدود گرفته‌اند و از سخنان مفسران اهل سنت در تفسیر آیه عمومیت آن نسبت به حدود فهمیده می‌شود. فقها و مفسران اهل سنت در معنای مقصود از آیه این بحث را مطرح نموده‌اند که عدم رأفت که در آیه ذکر شده مربوط به اصل اقامه حدود است یا در کیفیت اقامه حدود؟ برخی عدم رأفت را مربوط به اصل برپایی حد و برخی مربوط به کیفیت اقامه حد دانسته‌اند ولی امکان دارد که اطلاق آیه عدم رأفت را هم در مورد اصل برپایی حدود و هم مربوط به کیفیت برپایی حدود دانست، هرچند برخی به آیه بر عدم رأفت در کیفیت ضرب استدلال نموده‌اند که روایات هم بر آن دلالت دارد؛ ولی این موجب تقیید اطلاق آیه نخواهد شد. زیرا، درست است که آیه بر کیفیت ضرب دلالت دارد ولی به عنوان بیان یکی از موارد حد و آیه شامل اصل اقامه حد به طریق اولی است و نظیر این مورد است تمسک به اطلاق سخن امام (ع) که فرموده " اقامه الحدود " که شامل اصل و کیفیت اقامه حد است.

در هر صورت خواه آیه مطلق باشد یا دلالت بر عدم رأفت در کیفیت اجرای حد نماید، نزاع در این که وصل عضو پس از قطع جایز است یا نه؟ در صورتی مشمول و داخل در آیه است که بنا بر عمومیت آیه نسبت به تمام حدود باشد. زیرا، روشن است که اختلاف موجود در کیفیت اجرای حد است و نه اصل اجرای حد و مستدل می‌تواند استدلال کند که منع از وصل عضو در واقع اجرا نمودن امر و دستور به عدم رأفت است که در آیه وارد شده است. (تسخیری، همان، ۱۷۷-۱۷۸)

۱-۲. آیت مربوط به حد سرقت

دلیل دوم از قرآن آیه حد سرقت است. «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ» (مائده، ۳۸) دست مرد و زن دزد را به کیفر کار زشتی که مرتکب شده‌اند به عنوان مجازاتی از سوی خدا قطع کنید. استدلال بر منع پیوند عضو بریده‌شده از دو جهت صورت گرفته است؛ یکی اینکه دزد سزا و کیفر داده نمی‌شود جز بابریدن دست و عبرت و تنبیه صورت نمی‌گیرد؛ جز از طریق دیدن دست بریده‌شده و بازگرداندن دست بریده‌شده جایز نمی‌باشد به خاطری که عبرت و تنبیه را از بین می‌برد. زیرا، در آیه بر جنبه عبرت‌آموزی آن



تأکید شده است وجه دوم اینکه حکم بریدن دست ایجاب می‌کند که دست برای همیشه از بدن مجرم جدا باشد و اعاده دست بریده‌شده مخالف با حکم شرع است و از همین خاطر جایز نیست و در آیه شریفه آمده «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» (نحل، ۱۲۶) یعنی هرگاه خواستید مجازات کنید، تنها همان گونه که به شما تعدی شده کیفر دهید. یا آیه شریفه که فرموده «وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ» (مائده، ۴۵) هرگاه کسی حق قصاص را ببخشد نیکی کرده و کفاره گناه او خواهد بود. وجه دلالت هر دو آیه بر منع پیوند عضو مقطوع در اثر حد یا قصاص این است که اعاده و بازگرداندن عضو جداشده در اثر قصاص به عدم مماثلت و همانندی می‌انجامد که در هر دو آیه بر وجوب همانندی تأکید شده است. (شنقیطی، همان، ۴۱۶-۴۱۷) (شقحاء، همان، ۱۰)

کلیه طرفداران منع اعاده، به آیات مزبور استدلال نموده‌اند. برخی افزوده‌اند با توجه به اینکه در قصاص حیات امت، عدالت در شباهت و همانندی مجازات و شفا و بهبودی برای جسمی است که عضو آن ناروا و متجاوزانه بریده‌شده است. برگرداندن عضو بریده‌شده از روی قصاص باعث از دست دادن این مقاصد می‌گردد و در حد بازگرداندن عضو بریده‌شده اعاده‌ای حیات برای آن عضو است که ثبات زندگی و حیات امت را پایمال نموده است و این کار نقص کیفر و عبرت است در حالی که خداوند در مورد سارق فرموده کیفر دهید جهت عبرت و تنبیه و در مورد مجازات فرموده همان گونه مجازات کنید که به شما تجاوز نموده است و در مورد قصاص فرموده والجروح قصاص و اعاده عضو بریده‌شده در اثر قصاص نتیجه اش عدم مماثلت و همانندی دایمی مجازات است. (ابوزید، همان، ۱۴۷۷) و (آل شیخ، همان، ۱۵۰۷) (طیارو... همان، ۳۹)

۱-۲. استدلال به روایات نبوی

حدیث دستور به بند آوردن خون از معروف‌ترین احادیثی که در منابع حنفی بر منع پیوند عضو قطع شده در اثر اجرای حد و قصاص بدان استدلال شده حدیثی است که پیامبر (ص) در مورد سارق فرموده «اذهبوا به فاقطعوه ثم احسموه» است با او بروید و دستش را قطع کنید، سپس او را نزد من بیاورید. کیفیت استدلال بدین گونه است که پیامبر (ص) دستور به (حسم) دست دزد داده و (حسم) مانع از اعاده عضو است به بیان دیگر (حسم) به خاطر بستن و سد رخنه‌ها و شکاف‌های خون است تا به تلف نفس و جان نیانجامد در حدیث پیامبر (ص) حسم را بر قطع مرتب نموده و در نزد علمای اصول ثابت شده که سکوت در مقام بیان مفید حصر و

اختصاص است. در نتیجه پس از قطع چیزی جز (حسم) وجود ندارد و به همین جهت اعاده عضو از این خاطر نوعی استثنا بر شرع است که جواز ندارد. (ابوزید، همان، ۱۴۷۷) این که پیامبر (ص) دستور به (حسم) جای بریدن عضو داده دلیل بر این است که اعاده عضو جایز نیست و حسم به منزله علاج و درمان عضو و بقای عضو بر حالت پس از قطع عضو است. (سلیمان بن منیع، همان، ۱۵۴۲)

صاحب نظران امامیه نیز در میان دلایل منع اعاده عضو مقطوع در اثر حد، حدیث مزبور را نقل و به آن بر منع اعاده عضو استدلال نموده‌اند؛ به این بیان که در حدیث پیامبر (ص) دستور داده که دست بریده شده را باروغن داغ نمایید تا جاری شدن خون قطع شود و رگ‌ها بسته گردد و همین طور استدلال نموده‌اند به حدیث نبوی (ص) که اهل سنت نقل نموده من انه (ص) اتی برجل قد سرق، فقال: اذهبوا فاقطعوه ثم احسموه (بروجردی، ۱۳۸۶، ج ۳۰، ۹۲۶) و روایت دیگر از علی (ع) که در منابع اهل سنت هم ذکر شده است که علی (ع) وقتی دست سارقی را می‌برید با روغن آن را داغ می‌نمود (ابن حیون، ۱۳۸۵، ۲، ۴۷۰) برخی از اهل سنت دستور پیامبر (ص) را به خاطر ظهور امر بروجوب حمل نموده‌اند. برخی دیگر صاحب نظران آنان بیان نموده‌اند که حسم و قطع خون‌ریزی نه اینکه به خاطر اجرای حد و بقای عضو مقطوع بر همان حالت باشد؛ بلکه بدین جهت است که نوعی از تداوی بوده ولی امامیه با توجه به مصلحت شخصی که دستش بریده شده امر را حمل بر استحباب نموده‌اند؛ نه اینکه بند آوردن خون حق الله و جهت تکمیل حد باشد. ظاهر این است که حسم هیچ خصوصیتی ندارد و حسم به خاطر این است که در آن زمان نوعی تداوی بوده است.

از روایات دیگر مورد استناد فقهای حنفی بر منع اعاده عضو، حدیث فضاله است که دزدی نزد پیامبر (ص) آمد و دست‌های او را برید، سپس دستور فرمود که دست‌های دزد برگردنش آویخته گردد. طرفداران منع اعاده عضو در اثر اجرای حد این گونه استدلال نموده‌اند که آویزان نمودن و تعلیق دست دزد به برگردنش یک حکم شرعی است که جنبه تکمیلی نسبت به مجازات و حد دارد و بازگرداندن آن سبب فوت عقوبت و حد می‌گردد و از همین رو اعاده عضو مقطوع جایز نیست. (شنقیطی، همان، ۴۱۸ و شقحاء همان، ۱۲) در منابع دیگر فقه حنفی ضمن استدلال به روایت مزبور و البته خدشه در سند حدیث به دلیل وجود حجاج بن ارطاه و اینکه حدیث مزبور در پنج کتاب معروف حدیثی ذکر شده و فقط در مسند احمد نیامده داستانی را از حضرت علی (ع) نقل نموده که علی (ع) دست دزدی را برید و دیگران شاهد بودند که



دست دزد در گردنش آویزان است. (واخرج ان علیا (رض) قطع ید سارق فمروبه ویده معلقه فی عنقه) و از قول شوکانی درنیل الاوطار نقل می‌کند که بر حدیث تعلیق نگاشته و حدیث را دلیل مشروعیت تعلیق دست سارق در گردن اودانسته است؛ زیرا، برای سارق زجر و مجازاتی زیاده‌تر از تعلیق وجود ندارد؛ زیرا، وقتی سارق دست خود را بریده و آویزان می‌بیند یادش می‌آید که آنچه او را بدین روز کشانده و خسارتی را که باجداشدن عضوش تحمل می‌کند دلیل و سبب آن چه بوده است؟ و دیگران هم بایدین وضعیت وی به آن شکل منزجر و وسوسه‌های پست شان از بین می‌رود. (آل شیخ، همان ۱۵۰۸)

دانشمندان امامیه نیز از دلایل منع را حدیث تعلیق ید سارق ذکر کرده‌اند و یادآوری نموده‌اند که حدیث در نزد اهل سنت به دلیل وجود حجاج بن ارطاه در سند حدیث ضعیف است کیفیت استدلال به حدیث را از سوی طرفداران منع اعاده عضو بیان نموده که در تعلیق دست سارق به گردن آن آزار و عقوبت و شکنجه وجود دارد و در وصل دست و کف این عذاب وجود ندارد. فقهای امامیه تعلیق دست سارق را مستحب می‌دانند به خصوص با توجه به ضعف روایت ولی مشکل فقهای امامیه با فقهای احناف در این است که از نظر احناف کف دست باید بریده شود؛ ولی از نظر امامیه انگشتان باید بریده شود و قطع انگشتان مخالف با ظاهر متن حدیث است و قول به منع پیوند عضو متوقف بر وجوب تعلیق دست سارق است حتی پس از تعلیق دست سارق هم بحث جواز وصل و منع می‌تواند مطرح باشد. (سلامی، همان، ۱۹۱-۱۹۲)

۱-۳. استدلال به حکم عقلی

دلیل عقلی منع اعاده عضو به گونه‌های مختلفی از سوی فقهای حنفی تقریر شده است؛ مانند اینکه بازگرداندن دست دزد پوشاندن گناه و بزه بزرگ دزدی است در حالی که شرع خواهان رسانمودن دزد می‌باشد. بنابر این اعاده عضو مقطوع در اثراجرای حد سرقت جایز نیست یا اینکه فلسفه و حکمت از ایجاب حد یا قصاص منع مجرم ازروآوری و بازگشتن از تجاوز است و بازداشتن دیگران از ارتکاب جرمی مانند جرم مجرم است و بازگرداندن عضو این حکمت ایجاب حد و قصاص را از بین می‌برد و در نتیجه بازگرداندن و پیوند عضو مقطوع جایز نیست. برخی دیگر دلیل عقلی منع اعاده عضو را بدین گونه تقریر نموده‌اند که عضو بریده‌شده در اثر حد یا قصاص از مصادیق تغییر در خلقت و آفرینش الهی است که چنین کاری شرعا حرام است. بنابر این، انجام امر موجب تغییر در خلقت الهی جایز نیست. اینکه چطور اعاده عضو سبب

تغییر در خلقت الهی است؟ از این جهت است که خداوند دستور داده که دست دزد یا جانی باید بریده باقی باشد و اقدام بر اعاده عضو مقطوع از این جهت که مخالف دستور خداوند به بقای عضو به صورت مقطوع می باشد، مشتمل بر تغییر خلقت است.

برخی دلیل عقلی منع را بدین صورت بیان کرده اند که شرعاً بقای دست به صورت مقطوع مقصود است به دلیل اینکه دزد هرگاه تصمیم انجام دوباره دزدی را بگیرد به یاد دست بریده خودش در اثر عقوبت و حد می افتد و در نتیجه از انجام سرقت خود داری می ورزد. اگر اعاده عضو جایز باشد، این هدف شرع برآورده نمی شود. بنا بر این، اعاده عضو مقطوع جایز نیست یا حکم به جواز اعاده دست دزد و جانی باعث شجاعت و جرأت جنایتکاران و شرارت پیشگان بر انجام جرایم می شود و این هدف اقامه حد و قصاص یعنی بازدارندگی را از بین می برد و در نهایت بیان شد که عضوی که بر اساس حکم شرع دستور به جداسازی او به عنوان حد یا قصاص شده مقطوع منه نسبت به او حقیقتاً از بین رفته و دلیلی ندارد که حکم به جواز اعاده آن گردد. (شنقیطی، همان، ۴۱۹) باقی ماندن دست به صورت مقطوع، سارق را از ارتکاب دوباره سرقت باز می دارد. (دوادی، ۱۴۳۴ق، ۶۳)

تقریرات یادشده از دلیل عقلی از سوی بسیاری از فقهای حنفی در مسأله مزبور مورد تأکید واقع شده است. تمامی صاحب نظران که مسأله یادشده را طرح نموده اند، که مسأله در هنگاک ذکر دلیل عقلی منع، همان بیانها را داشته اند؛ از قبیل اینکه اعاده عضو سارق پنهان نمودن و پوشاندن جرم بزرگ دزد است و شریعت در صدد رسوایی دزد است یا حکمت از ایجاب حد و قصاص جلوگیری از تکرار جرم و پند و ردع دیگران از ارتکاب جرم مانند جرم وی است یا اعاده عضو نوعی استثنا بر حکم شارع است و اینکه اعاده عضو از مصادیق تغییر در خلقت الهی است. (شقحاء، همان) و (جمعی از مولفان ۱۴۳۶ه، ۸۷) برخی علاوه بر بیانهای مذکور، افزوده اند که خداوند در مسأله حرا به دستور به قطع دست و سپس پا داده که به م معنای عدم دست است. (طیار و... همان ۳۹ و منیع همان، ۱۵۴۱)

فقهای امامیه نیز بر منع اعاده عضو به دلیل عقلی استناد و بیان کرده اند که جواز اعاده عضو مقطوع موجب نقض غرض و باعث فوت حکمت قطع دست و ناقض غرض از تشریع حد است که همان ردع و جنبه بازدارندگی باشد. به بیان دیگر، روح شریعت ایجاب می کند که پیوند و زرع عضو مقطوع منع و تحریم گردد؛ زیرا، مبنای شریعت پاسداری از نظام و سلامت جامعه اسلامی است و نظام و سلامت جامعه تأمین نمی گردد جز به تشریع مجازات های



بازدارنده که از جمله آن قطع است. این نکته حداقل ایجاب می‌کند که در جواز زرع عضو بریده‌شده در اثر حد اقلا باید با احتیاط برخورد کرد. (سلامی، پیشین، ۱۹۵) از همین رو، برخی از فقها در پاسخ به این پرسش که عضو مقطوع در اثر اجرای حد و قصاص را می‌توان بار دیگر به صاحب عضو پیوند زد؟ فرموده‌اند پیوند دوباره عضو مقطوع، خلاف حکمت تشریع حد و قصاص است. (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵، ۵۶۷) رأی مزبور از سوی فقهای معاصر دیگر نیز مورد تأیید واقع شده و فتوا به عدم جواز اعاده انگشتان سارق پس از قطع آن به خاطر پندگیری دیگران داده‌اند و در مورد پیوند عضو مقطوع در اثر قصاص تردید نموده‌اند. (شیرازی مکارم، ۱۳۸۵ ش، ۱، ۴۰۷) بیانه‌های عقلی که از سوی فقهای حنفی در منع اعاده عضو ذکر گردید، در ضمن عبارات دانشمندان امامیه نیز به نحوی بازگو شده است؛ از جمله استثنا بر حکم شارع، و نبود حق شرعی برای مقطوع منه، حکم شارع به قطع دست به جهت ارتکاب جرم که در نتیجه باید به نحو همیشه از بدن جدا باشد و حکم شارع به (حسم) روغن داغ نمودن دست بریده‌شده جهت مسدود ساختن منافذ خون، تقویت استكمال حد در اعاده دست به ویژه پس از حکم شارع به تعلیق دست در گردن سارق، نقص در کیفر و عذاب که در آیه شریفه والسارق والسارقة ذکر شده، و میته بودن عضو جداشده از بدن و نجاست و مانعیت آن در نماز، نفی مماثلت و همانندی در شین و عیب در قصاص و... از بیانات عقلی برای منع پیوند اعضای بریده‌شده در اثر اجرای حد و قصاص ذکر شده است. (تسخیری، همان ۱۴۸۰)

۱-۴. استدلال به ارتکاز عرفی

از دلایل منع اعاده عضو در منابع فقه جعفری فهم مرتکز در ذهن عرف ذکر شده است که فهم عرفی بریده بودن دست به صورت ابدی است و این برداشت اجمالی از مطالبی است که در روایات راجع به مقدار و شرایط حد و همه ای کسانی روایات را بخواند به این برداشت می‌رسد و چنین معنایی از روایات در اذهان تبادر می‌کند و بر تفصیل و جزئیات آن مطلع می‌شود؛ مانند تحدید دقیق موضع حد، مقدار سرقت؛ مثلاً ربع دینار بودن، سرقت از حرز بودن، نبود جایگزین و بدیل برای حد از تعزیر و حبس، عدم جواز زیاد و کم نمودن برحد قطع و بسیاری از تفصیل که در روایات ذکر گردیده است. بر علاوه روایاتی وجود دارد که اسم (سارق) بر هر کسی صادق است که از مسلمان چیزی را بدزدد و او نزد خدا سارق است؛ ولی دست او قطع نمی‌گردد تا زمانی که مقدار مال دزدی شده به ربع دینار نرسیده باشد. روایات بسیار در خصوص نصاب دزدی، اقرار به دزدی و... ذکر شده که تعلیل موجود در آنها نشان

می‌دهد که دست دزد برای همیشه باید بریده بماند، جز اینکه براین برداشت خرده گرفته شود که تعلیل موجود در روایات در زمان صدور روایات صدق می‌نماید؛ زیرا، بحث زرع و کشت اعضا در آن زمان ناشناخته بود. نویسندگان امامیه پس از ذکر پاره‌ای از روایات اظهار داشته‌اند که هرچند از هریک روایات به تنهایی نمی‌توان این برداشت عرفی را به دست آورد که بریده بودن دست به صورت ابدی باشد؛ ولی از مجموع روایات وارده می‌توان به این مطلب دست‌یافت که دست مقطوع در اثر اجرای حد تا ابد بایست به شکل بریده و مقطوع باقی بماند. (سلامی همان، ۱۸۶-۱۸۹) در جای دیگر افزوده‌اند که عرف باتوجه به مناسبات حکم و موضوع برداشت دارد که حکم به وجوب قطع دست به خاطر سزا و کیفر سرقت، مناسب این است که قطع دست ابدی و همیشگی باشد. البته این همان استدلال گذشته است و امر تازه‌ای نیست فقط می‌توان از این بیان، احتیاط را در اجازه دادن زرع عضو قطع شده در اثر حد استفاده کرد. (همان، ۱۹۶)

۱-۵. استدلال به اجماع فقهی

در منابع فقه جعفری به نقل جواهر الکلام از خلاف و تنقیح و... نقل اجماع بر عدم جواز پیوند عضو پس از اجرای قصاص ذکر شده است. مثلاً در مورد قصاص جانی آمده که "هرگاه گوش جانی بریده گردد و جانی گوشش را دوباره بچسپاند و گوش جوش خورده و بچسپد، معنی علیه می‌تواند قطع و جدانمودن گوش را مطالبه نماید" و از شافعی نقل نموده که وی نیز گفته "جانی حق ندارد گوشش را دوباره بچسپاند و حاکم موظف است که جانی را بر قطع گوش مجبور نماید؛ زیرا، حامل نجاست است و دلیل اجماع و روایات است" در تنقیح نیز آمده "که اگر جانی گوشش را چسپاند باید گوش را برکند و در این مسأله خلاف نیست" اختلاف در علت برطرف کردن گوش است. برخی علت آن را برابری در عیب گفته و برخی علت را میته بودن ذکر نموده‌اند و به دنبال این اختلاف در علت این مسأله نیز مطرح گردیده که اگر جانی گوش را دوباره برطرف نساخت، بنا بر نظر دوم که علت عدم جواز پیوند را میته بودن می‌دانست، برامام لازم است که گوش را زایل سازد؛ زیرا، شخص حامل نجاست می‌باشد. و نماز با نجاست صحیح نیست. (تسخیری، همان، ۱۴۸۰)



۲. دلایل نظریه‌ی جواز پیوند عضو مقطوع (نظریه دوم)

طرفداران جواز اعاده عضو نیز دلایلی ذکر نموده‌اند از نظر گروهی از احناف اعاده عضو مقطوع در حد مطلقاً جایز و در قصاص به شرط رضایت مجنی علیه جایز است. دلایل این عده عبارتند از:

۲-۱. اباحه‌ی شرعی

به صرف قطع و بریدن دست حد اجرا و تطبیق می‌گردد و بدین ترتیب، دستور شریعت مبنی بر بریدن دست اعمال گردیده و سایر مسایل بر اصل اباحه شرعی باقی است.

۲-۲. عدم سلطنت حاکم

حاکم پس از تنفیذ حد هیچ سلطه و قدرت بر محدود ندارد و هرگاه سارق یا محارب اقدام به اعاده دست یا پای خود به واسطه عمل جراحی نماید حاکم حق دخالت در امور وی را ندارد. همان گونه که حق ندارد از ترکیب و آمیختن دست یا پای مصنوعی محدود را منع نماید. پس وقتی حاکم حق نداشته باشد که از ترکیب دست و پای مصنوعی نسبت به محدود دخالت کند، به طریق اولی حق دخالت و جلوگیری از پیوند و کشت عضو مقطوع در اثر حد و قصاص را پس از تطبیق حد و قصاص ندارد. (جامعه اسلامی امام محمد بن سعود، ۱۴۳۶ ه، ۸۸)

۲-۳. تحقق هدف اجرای حد

از آنجا که تمام اهداف و مقصود از برپایی حد همانا درد رساندن، زجرآوری، رسواساختن، آبروریزی و بی اعتبار کردن مجرم است با اقامه حد شرعی اهداف نام برده شده تحقق می‌یابد و هدف و مقصود دیگر در کار نیست.

۲-۴. اجرای قاعده‌ی اولویت

نقل و زرع عضو، از یک انسان به انسان دیگر، جهت نجات جان انسان دیگر، جایز است. وقتی پیوند عضو انسانی به انسان دیگر، جهت نجات جان او جایز باشد، اعاده عضو مقطوع به طریق اولی باید جایز است.

۲-۵. سقوط حد در اثر توبه

مطابق نظر جمع زیادی از علما، توبه تمام حدود حق الهی را ساقط می‌کند و محدود نیز توبه نموده و با توبه حد ساقط و وجهی برای مجازات و عقوبت وی وجود ندارد و جایز نیست که دوباره برای نوبت دوم عضو او را قطع نمود.

۲-۶. همسان بودن پیوند با رویش عضو

بنا بر نظر راجح میان فقها، اگر دندان یا انگشت پس از قصاص یا حد دوباره برآید، کسی حق ندارد که دندان یا انگشت رویده شده را مجدداً قطع نماید. زیرا، آنچه رویده نعمت جدیدی از سوی خداوند است و مجنی علیه حق کندن دوباره آن را ندارد و عضوی رویده از نو در حکم عضو مقطوع و برکنده شده نیست و همانگونه که بریدن چنین عضوی (عضو رویده از نو) مشروع نیست، بریدن عضو مانند دست پس از پیوند و کشت دوباره پس از حد نیز جواز ندارد.

۲-۷. وجود مصلحت و ضرورت

بدون تردید اعاده دست یا غیر آن، دارای مصلحت ضروری است و این مصلحت با مصلحت نصوص شرعیه‌ای که دستور به تطبیق حدود و قصاص داده، تعارض ندارد؛ زیرا، نص شرعی اعمال و تطبیق گردیده و نصوص شرعی نسبت به بعد از تنفیذ حد و قصاص ساکت و حکمی بیان نکرده است.

۲-۸. تسامحی بودن حدود

حق الله مبتنی بر درء، اسقاط و مسامحه است، برخلاف حقوق آدمی که مبتنی بر دقت و احتیاط است، تسامح و تخفیف در حق الله ایجاب می‌کند که پس از تطبیق حد، حکم به جواز اعاده عضو مقطوع گردد؛ زیرا، هدف از اجرای حد یعنی ردع و زجر مجرم، تحقق یافته و منع پیوند عضو تحمیل مجازات زاید و خلاف تسامح و تخفیف در مجازات مربوط به حق - الله است. (طیار، عبدالله بن محمد و...، ۱۴۳۳ه، ۴۰)

۲-۹. فقدان دلیل بر منع پیوند عضو

اعاده دست یا هر عضو مقطوع در اثر اجرای حد امری بیهوده و بی‌ارزش یا حقه بازی و نیرنگ نسبت به احکام شریعت نیست. زیرا، عبث و پوچ، تعطیل تطبیق شریعت است و مشکل نجاست هم وجود ندارد؛ زیرا، تطهیر دست از نجاست پیش از ترکیب عضو ممکن است.

۲-۱۰. شمولیت رحمت خداوند

ملاحظات انسانی، گذشت، مدارای اسلامی و رحمت خداوند، ایجاب می‌کند که اعاده دست بریده شده در اثر اجرای حد تجویز گردد. منع و تحریم پیوند عضو مقطوع با روحیه ای مدارا آمیز اسلامی سازگاری نداشته و برخلاف ملاحظات انسان دوستی اسلام است. (شنقیطی، همان، ص ۴۱۹-۴۲۱)



دلایل مزبور مورد تأکید فقهای دیگری از اهل سنت نیز بوده آنان نیز عین همین دلایل را با اندکی تفاوت در تعبیر به عنوان مستندات قول به جواز پیوند عضو مقطوع در حد و قصاص ذکر نموده‌اند؛ مانند تطبیق اعمال نص شرعی دستوردهنده به اجرای حد به مجرد قطع و بریدن و بقای سایر موارد بر اصل اباحه شرعیه، قاعده عدم جمع بین حد و ضمان مال مسروق، عدم سلطنت حاکم بر محدود پس از اجرای حد، تحقق اهداف معنوی و مادی حد، جواز زراعت عضوی از انسان برای نجات جان انسان دیگر و اولویت اعاده عضو مقطوع، سقوط حدود در اثر توبه، قیاس بر مورد رویدن دندان یا انگشت جدید پس از حد و قصاص، وجود مصلحت ضروری در اعاده دست، بنای حق الله بر درء و اسقاط و مسامحه، نبود حيله و نیرنگ و بیهودگی در اعاده دست نسبت به احکام شرعی و... دلایلی هستند که بسیاری از فقهای حنفی و اهل سنت بر آن صحه گذارده‌اند. (زحیلی، همان، ۱۵۱۷-۱۵۱۹) و (طیار و... همان، ۴۰) برخی دیگر نیز دلایل جواز اعاده عضو مقطوع در اثر اجرای حد را به صورت مطلق، فقدان دلیل قطعی بر منع اعاده عضو مقطوع در اثر حد دانسته و بیان کرده‌اند که دلیلی بر منع یافت نشده و اعاده مباح است به جهت استصحاب اصل اباحه، عدم سلطنت حاکم بر محدود پس از تنفیذ حد و تحقق حکمت مادی و معنوی اقامه حد، وجود مصلحت ضروری در اعاده عضو مقطوع و عدم تعارض آن بانصوص شرعی دستوردهنده به برپایی حد مورد تأکید قرار داده‌اند. (جمعی از مولفان، همان، ۸۸)

دلایل یادشده در منابع فقه حنفی بر جواز اعاده عضو مقطوع را تکرار شده، فقط برخی دلایل دیگری افزوده‌اند که از جمله دلیل روایی که قتاده بن نعمان در روز احد چشمانش برگونه هایش افتاد و پیامبر (ص) آنها برگرداند یا دواعی و انگیزه‌های فراوان است که باعث ترخیص و جواز اعاده می‌گردد. با این توضیح که انسان فاقد عضو، ضرر زیاد می‌بیند و برای انسان دفع ضرر مشروع است. چون قواعد فقهی متعدد بردفع ضرر وجود دارد؛ از جمله قاعده (الضرر یزال) افزون بر آن بازنگرداندن عضو جدا شده سبب درد حسی و نفسی و نفعی و عی حرج است. پس زرع عضو جدا شده و اعاده آن، از جسد مشقت را دفع و حرج وارده بر انسان را زایل می‌سازد. زیرا، حرج در شریعت مرفوع است و در نهایت وقتی بریدن عضو و جدا کردن آن در صورت نیاز جایز باشد، رد و برگرداندن آن در صورت حاجت به طریق اولی باید جایز باشد. (شقحاء، همان، ۸)

برخی از دانشمندان امامیه نیز به نقل دلیل جواز پیوند عضو مقطوع در اثر اجرای حد یا قصاص پرداخته و تمسک به اصل اباحه را از دلایل طرفداران جواز ذکر نموده که وجود دلیل بر منع ثابت نشده است و اصل اباحه است و توضیح داده‌اند که دستور شارع بر قطع عضو با بریدن عضو امثال می‌گردد. زیرا، امر به طبیعت (قطع) تعلق گرفته و مطابق قاعده اصولی طبیعت با تحقق یک فرد از افرادش در خارج تحقق می‌یابد و امر ساقط می‌شود. (تسخیری، همان، ۱۴۸۱) از نظر برخی فقهای جعفری، روایات مورد استناد بر منع از نظر سندی ضعیف-اند و استدلال بر اجماع هم به دلیل منقول بودن، قابلیت استناد ندارد و منع پیوند به خاطر نجاست عضو مقطوع نیز موضوعاً مردود است؛ زیرا، عضو جدا شده بابتن و جسم زنده پیوند می‌خورد و موجود زنده می‌گردد و به همین جهت فتوا داده شده که جدا کردن مجدد عضو پس از پیوند و زنده شدن جواز ندارد. (همان)

۱۱-۲. تعلق امر به طبیعت و تحقق آن به صرف وجود

استدلال به قاعده اصولی (تعلق امر به طبیعت و تحقق آن به صرف وجود) در منابع فقه جعفری از دلایل طرفداران جواز پیوند عضو بارها تکرار شده است و گفته شده که آنچه از دستور و امر خداوند به قطع عضو (فاقطعو) به خاطر حد، مانند دستور آیه شریفه در مورد بریدن دست دزد «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ» (مائده، ۳۸) استفاده می‌شود که بریدن و جدا نمودن دست دزد است و بابریدن دست دزد امر به قطع اطاعت و تحقق می‌یابد؛ زیرا، امر به طبیعت تعلق می‌گیرد و طبیعت به صرف وجود تحقق می‌یابد در نتیجه بابریدن دست دزد امر اطاعت گردیده و اعاده عضو قطع شده بار دیگر و بریدن مجدد آن در صورت پیوند یافتن عضو از قبیل امثال بعد از امثال است که امثال پس از امثال باطل است بنابراین دلیلی بر منع پیوند وجود ندارد. (سلامی، همان ۱۷۲)

۱۲-۲. اکتفا به قدر متیقن

فقهای جعفری دلیل دیگری نیز بر جواز پیوند عضو مقطوع ذکر نموده‌اند که کفایت به مقدار یقینی باشد. به این بیان که در برخورد با عضو شخص در مسأله سرقت قدر متیقن، جواز تعرض به جسم غیر محدود به قطع عضو است، بیشتر از قطع عضو و منع پیوند عضو مقطوع تصرف و تعدی اضافه و مشمول ادله حرمت تعرض به جسم غیر است و حداقل موجب شک و تردید می‌شود که منع پیوند شاید تعرض به شخص دیگر باشد. مقتضای استصحاب بقای حرمت تعرض به غیر است. زیرا، مقتضای استصحاب حرمت تعرض به جسم غیر که قبل از سرقت



وجود داشت پس از قطع عضو در اثر حد و قصاص همان حرمت تعرض به جسم غیر ثابت است و در نتیجه جلوگیری از پیوند جایز نیست. (خرازی، ۲، ۱۴۲۳، ۳۸۶)

خلاصه استدلال مزبور این است که دلایل ارایه شده نمی تواند ممنوعیت پیوند عضورا اثبات نماید؛ زیرا، بابریدن دست جانی در اثر حد و قصاص دستور و امر اطاعت شده و پیوند مجدد آن براساس اصل اباحه به قوت خود باقی است و بزرگان اهل سنت مانند زحیلی همین استدلال (اصل اباحه) را مطرح و فقط موردی را استثناء نموده است که پیوند عضو به عنوان یک پدیده عام و فراگیر گردد که باعث جرأت و گستاخی دزدان و محاربین گردد که در آن صورت نمی توان به اعاده عضو مقطوع فتوا داد. (همان، ۱۴۸۱-۱۴۸۲)

استدلال به قاعده اصولی مذکور به مذاهب حنفی، حنبلی، اکثریت مالکیه و شافعیه نسبت داده شده است که همه ی مذاهب مزبور پذیرفته اند که تطبیق و تنفیذ امر با امثال مضمون امر با یک بار اجرا، تحقق می یابد زیرا، امر مطلق دلالت بر تکرار ندارد و امر به صورت مطلق صرفا بر طلب ماهیت فعل مأموره و ایجاد آن در خارج دلالت دارد، بدون اینکه بیان و اظهاری نسبت به یکبار یا تکرار داشته باشد و شخص بایک بار امثال برائت می یابد. پس هرگاه حد و قصاص تطبیق و اجرا شد مثلا دست دزد بریده شد یا از جانی همانند جنایتی که نموده بود قصاص صورت گرفت دستور قرآن به قطع دست امثال شد و ذمه حاکم از تطبیق حد بر جنایتکاران برائت یافته و دیگر کسی پس از آن جانی را تعقیب ننموده که نسبت به دست خود یا هر عضوی از اعضای خود چه کار می کند؟ و چنین تعقیب و مراقبت شرعا مطلوب نبوده و احدی از فقها بدان اشاره نکرده است. (زحیلی، همان، ۱۵۱۲).

۲-۱۳. روایات جواز پیوند عضو

در فقه امامیه فقها به روایاتی نیز مبنی بر عدم جواز پیوند عضو مقطوع در اثر اجرای حد استدلال نموده اند؛ از جمله روایات روایت صحیح محمد بن قیس از ابی جعفر (ع) است: «قضى امیر المؤمنین (ع) فی السارق اذا سرق قطعت یمینه، واذا سرقت مره اخرى قطعت رجله اليسرى، ثم اذا سرق مره اخرى سجنه، و ترکت رجله الیمنی لیمشی علیها الی الغائط، و یده اليسرى یا کُل بها و یستنجی بها، فقال: انی لاستحیی من الله ان اترکه لا ینتفع بشئ، و لکنه اسجنه حتی باللسجن یمت باللسجن» امیر مؤمنان در باره ی دزد چنین قضاوت کرد که در مرتبه نخست دست راست وی قطع می شود، در مرتبه دوم پای چپ وی قطع می شود و در مرتبه سوم زندانی می شود پای راست او قطع نمی شود تا بتواند با آن برای اجابت مزاج برود دست چپ او هم قطع نمی شود تا بتواند با آن غذا بخورد و استنجا کند. (طوسی، ۱۴۰۷، ۱، ۱۰۳) روایت مزبور از نظر دلالتی ظهور

در این دارد که اجرای حد سرقت به این می انجامد که انسان در مرتبه اول دست راست نداشته باشد و در مرتبه دوم پای چپ نداشته باشد و دست چپ را باید باقی گذاشت تا به واسطه آن غذا بخورد و پای راستش را قطع نکند تا بتواند با آن راه برود و به همین جهت امام (ع) از خداوند خجالت می کشد که بعد از این اقدامات دست و پای باقی مانده را قطع کند به گونه ای که دزد از هیچ چیزی نتواند استفاده کند. (خرازی، همان، ۳۸۷)

به بیان دیگر اینکه امام (ع) فرموده: «ترکت رجله الیمنی یمشی علیها الی الغائط، ویده الیسری یا کل ویستجی بها» دلالت واضح دارد که قطع پا سبب می شود که دزد قدرت راه رفتن را از دست بدهد و بریدن دست سبب از دست دادن غذا خوردن و استنجا می گردد علاوه بر اینکه اجرای حد قطع سبب می شود که دزد به شکلی درآمد که برای وی دست و پا وجود نداشته باشد. پاسخ روایت مزبور این است که روایت ناظر به حد سرقت به حکم اولی است و روایت هیچ نظری به صورت ترمیم برخی از اعضا در اثر پیوند ندارد به ویژه که چنین صورت (ترمیم اعضا) ناشناخته است. در نتیجه روایت اطلاق ندارد. خلاصه حد سرقت سبب کیفیت مذکور به طبع اولی می گردد و منافاتی با جواز تغییر وضعیت کسی (که بر وی حد تطبیق شده)، از طریق پیوند ندارد؛ هر چند روایاتی فراوانی در ترتیب حد سارق و سارقه وجود دارد که عبارت از قطع دست در مرتبه اول و سپس قطع پا و سپس حبس ابدی و...

روایت دیگر خبر محمد بن سنان که در عیون با اسانیدش از رضا (ع) در مورد علل برخی از امور نگاشته است و در آن آمده: «عله قطع المین من السارق لانه یبائر الاشیاء غالباً بیمینه، و هی افضل اعضائه و انفعها له، فجعل قطعها نکالا و عبره للخلق للالیتمو اخذ الاموال من غیر حلها» و (علت بریدن دست راست دزد این است که در بیشتر موارد، کارها را با دست راست انجام می دهد و دست راست برترین و سودمندترین اعضا است و خداوند بریدن آن را مایه عبرت دیگران قرار داده تا به فکر سرقت اموال مردم نیفتند) (ابن بابویه، ۱۳۷۸ ق، ۲، ۹۶) کیفیت دلالت عبارت: و هی افضل اعضائه و انفعها له ظهور در این دارد که بریدن دست دزد به جهت محروم نمودن وی از منافع این عضو برتر است؛ چنان که جمله فجعل قطعها نکالا و عبره للخلق، در صورتی محقق می شود که هم چنان اثر بریدن دست باقی باشد تا مایه عبرت دیگران باشد و گرنه مایه عبرت نخواهد بود و تنها برای کسانی که در هنگام بریدن دست دزد حاضر بوده اند یا این داستان برای شان نقل شده عبرت انگیز خواهد بود؛ ولی برای همه کسانی که با وی رفت و آمد دارند، مایه عبرت نخواهد بود. (همان، ۳۸۸)



منع پیوند مجدد عضو را از این قسمت روایت استفاده نموده‌اند که چرا دست راست دزد بریده شود و امام (ع) فرموده: «لانه ییاشر الاشیاء بیمینه، و هی افضل اعضائه و انفعها له» زیر، قطع نافع‌ترین و سودمندترین دست اشاره دارد که قطع و بریدن دست به صورت همیشه است تا شخص از سودمندترین اعضایش محروم گردد. همین‌طور از این بخش سخن امام (ع): «و لانه اکثر مایاشر السرقة بیمینه» فهمیده می‌شود که بریدن دست سارق باعث محرومیت وی از چیزی است که بیشترین سرقت با او انجام می‌شود اگر مقصود فقط جداکردن دست بود نه محرومیت دایمی، فایده نداشت که امام (ع) این علت‌ها را بیان نماید و فرقی میان قطع دست راست و چپ نبود.

از روایات دال بر منع پیوند روایتی از امام رضا (ع) است که فرموده: «آدمی آن قدر دزدی می‌کند تا بهای دیه دستش برابر شود، در این هنگام خداوند دزدی او را بر ملا می‌کند» این روایات را از واضح‌ترین روایات منع وصل و پیوند عضو دانسته‌اند. زیرا، در روایت امام (ع) مضمن سرقت را خود دست قرار داده، نه قطع و بریدن دست، و استیفای این مضمن انجام نمی‌شود، جز با از دست دادن دست به صورت دایمی؛ بلکه قراردادن سرقت به عنوان ثمن به مقدار دیه در روایت در دلالت واضح‌ترین است؛ ولی روایت ضعیف است و به خاطر مرسله بودن قابلیت استدلال ندارد؛ ولی در عین حال، روایت می‌تواند قرینه برای فهم و معنای آیه حد سرقت باشد، که در آن آمده: «جزاء بما کسبا» براینکه جزا و ثمن آنچه را که شخص از طریق سرقت کسب نموده است بریدن دست به صورت دایمی است؛ نه صرف بریدن فقط. این روایت و سایر روایات می‌تواند مؤیدات مطالبی باشد که در گذشته از آیه حد سرقت استظهار گردید. (سلامی، همان، ۱۸۳-۱۸۵)

اولاً روایت مزبور به خاطر محمدبن سنان تضعیف شده است و ثانیاً آنچه در روایت ذکر شده از باب حکمت حکم است؛ نه علت حکم و تخلف از حکمت حکم مانند پیوند در مواردی منع ندارد. برعلاوه، تخلف از حکمت حکم زیاد اتفاق نمی‌افتد؛ زیرا، آثار بریدن دست به صورت کلی از بین نمی‌رود، تاپند و عبرت آموزی از اساس و به طور کلی از بین برود و ثالثاً بریدن دست، و لو اثر بریدن باقی نماند، نیز جنبه عبرت‌آموزی دارد. پس از اینکه گروهی از مؤمنان بریدن دست را دیده و به دیگران گزارش نمایند، در پند و عبرت‌آموزی بریده بودن دست و باقی بودن دست به شکل مقطوع، لازم نیست همانگونه که خداوند گروهی از بنی اسرائیل را که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند ما این مجازات را درس عبرتی برای مردم

آن زمان و نسله‌ای بعد از آن زمان و اندرزی برای پرهیز کاران قراردادیم تعالی و لقد علمتم الذین و... «بقره، ۶۵ و بسیاری از داستانهای قرآنی که بدین گونه است این داستانها و قصص به اقوام گذشته برمی گردد به ولی باهمه‌ی اینها عبرت برای باقی ماندگان است.

لیکن انصاف این است که روایتی را که در آن تنبیه، عبرت‌آموزی، هشدار و اخطار بر محرومیت سارق از دست راستش که معمولاً با اشیا در تماس است؛ هرچند از باب حکمت باشد؛ نه علت؛ ولی حکمت مانند علت در توسعه است، نه در تضییق و در نتیجه روایت نفی نمی‌کند قطع دستی را که در آن حکمت حکم وجود نداشته و حکمت را در پی ندارد. (همان، ۳۸۹)

از جمله روایات دال بر منع پیوند روایت سماعه از امام صادق (ع) است: «اتی امیرالمؤمنین (ع) برجال قد سرقو فقطع ایدیهم ثم قال ان الذی بان من اجسادهم قد یصل الی النار فان تتوبو تجروها والا تتوبو تجرکم.» عده دزدی کردند و به محکمه امیرالمؤمنین (ع) آورده شدند و حضرت دست آنها را قطع کرد. سپس فرمود این دستان که قطع شد به آتش رفت اگر توبه کردید، این دستان را از آتش در می آورید و در قیامت با دست سالم وارد بهشت می شوید و اگر توبه نکردید این دستی که به آتش رفت شمارا هم به دنبال خودش به آتش می برد. (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ۲، ۵۳۷) و شاید کلمه (قد) برای (توقع) یعنی چشم داشت، انتظار و پیش‌بینی باشد؛ مانند اینکه گاهی گفته می‌شود: «قد یقدم الغائب الیوم.» یعنی انتظار است که فرد غایب بیاید یا کلمه (قد) برای (تحقیق) باشد؛ مانند آیه: «قَدْ نَرَى تَغَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ» یعنی نگاه‌های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان می‌بینم. (بقره، ۱۴۴) با ادعای اینکه ظاهر سخن امام صادق (ع) که فرموده: «ان الذی بان...» یعنی آنچه را از عضو جدا شده، پایان یافته و فیصله یافته برای دفن و انتظار داخل شدن اعضا در آتش پیش از داخل شدن صاحب اعضا به گونه‌ای که هرگاه صاحب اعضا توبه نماید اعضا را به سوی خود کشانده و از آتش بیرون می‌سازد و اگر صاحب اعضا توبه نکند اعضا صاحبش را به آتش می‌کشاند و این سخن باجواز پیوند اعضا قابل جمع نیست؛ زیرا، در صورت پیوند اعضا در داخل شدن به آتش پیش از داخل شدن صاحب آن پیشی نمی‌گردد، تا صاحب آن، به اعضا نپیوسته و اعضا به دنبال صاحب خود نیاید و لکن احتمال دارد که مقصود تقدم و پیشی گرفتن اعضا بر صاحب در روز قیامت در داخل شدن به آتش باشد که باتوبه اعضا به صاحب خود برمی‌گردد و در صورت عدم توبه صاحب آن به اعضا می‌پیوندد.



مؤید جواز ترقیع و پیوند روایت مرفوعه از علی (ع) است که دست اقرارکننده به دزدی را پس از قطع پیوند زد، و این به جهت و سبب ایمان اقرارکننده به ولایت بود و مانند این روایت مرسله یعدان بن مسلم از علی (ع) است که آن حضرت پس از بریدن دست گروهی از دزدان فرمود: «ان تتوبو و تصلحو فهو خیر لکم یلحقکم الله بأیدیکم فی الجنة، و ان لا تفعلو یلحقکم الله بأیدیکم فی النار»

روایت دیگر که به صورت مرسله نقل شده که علی (ع) دست دزدی اقرارکننده را برید. دزد در حالی که دست بریده خود را حمل می نمود، شروع به مدح و ستایش امیرالمؤمنین (ع) می کند امام حسن و امام حسین علیهما السلام درحالی که درمسیر عبور می نمودند، سخنان دزد را می شنوند و امیرالمؤمنین (ع) را از سخنان آگاه می سازند علی (ع) شخصی را به سوی او فرستاد و فرمود به او بگو هم اکنون نزد من بیاید. فرستاده علی (ع) نزد غلام سیاه رفت و پیام علی (ع) را رساند او با کمال شور و شوق به حضور علی (ع) آمد، علی (ع) به وی فرمود من دست تو را قطع کردم ولی تو از من مدح می کنی؟ غلام سیاه عرض کرد ای امیر مؤمنان! مرا با اجرای حد الهی پاک ساختی پیوند دوستی باتو در گوشت و استخوانم آمیخته است اگر تو مرا قطعه قطعه کنی از حب قلبی که به تو دارم ذره ای نمی کاهد! علی (ع) برای وی استمداد و دعا کرد و انگشتان قطع شده او را به محل قطع گذاشت و از خدا خواست که دست او به حالت اول برگردد دعای علی (ع) مستجاب شد و دست غلام سیاه موزون شده و به صورت اول سالم گردید.

این روایت، گذشته از ضعف سندی که گاهی به صورت مرسله و گاهی به صورت مرفوعه نقل شده، در متن، چیزی وجود دارد که با مذهب اهل بیت (ع) مخالف است و عبارت از قطع دست دزد از مچ باشد و از همین جهت احدی از فقها در حکم اقرار به سرقت به این روایت عمل ننموده اند.

روایت مزبور حد اکثر دلالت بر جواز پیوند پس از قطع به اذن امام (ع) پس از ثبوت سرقت با اقرار دارد و شاید بدین جهت باشد که امام (ع) حق عفو را از حد در ثبوت حد، توسط اقرار دارد، نه موردی که حد با بینه ثابت شده باشد، و این مطلب را که امام حق عفو در مورد حدی دارد که با اقرار ثابت شده باشد: «قال حدثنی بعض اهلی ان شابا اتی امیرالمؤمنین (ع) فاجر عنده بالسرقة قال! فقال له علی (ع) انی اراک شابا لا بأس بهیئتک، فهل تقرأ شیئا من القرآن قال! نعم سورة البقرة فقال! فقد وهبت یدک لسورة البقرة قال! و انما منعه ان یقطعه لانه لم تقم علیه

البینه.» و دیگری روایت مرسله ابی عبدالله برقی.... است: «قال جاء رجل الى اميرالمؤمنين (ع) فافر با السرقة فقال اميرالمؤمنين (ع) اتقرأ شيئاً من كتاب الله قال نعم سورة البقره قال: قد وهبت يدك لسوره البقره قال! فقال الاشعث آتعتل حدا من حدود الله تعالى؟ فقال و مايدريك ماهذا، اذا قامت البينه فليس للامام ان يعفو و اذا اقر الرجل على نفسه فذلك الى الامام ان شاء عفا وان شاء قطع.» (طوسی، همان، ۱، ۱۲۷) این حدیث مطابق ادعای برخی از نظر سندی ضعیف ولی با شهرت و عمل اصحاب ضعیف سندی آن جبران شده و برا ساس همین حدیث مشهور فتوا داده؛ ولی باقید توبه مقید نموده‌اند وقتی امام پس از اقرار و توبه از همان ابتدا حق عفو را داشته باشد، حق اذن به پیوند را پس از قطع به طریق اولویت داراست.

بایان مزبور می‌توان این تفصیل را داشت که در وصل عضو، میان اذن امام پس از اقرار و توبه و عدم جواز در صورت ثبوت حد با اقرار و عدم اذن در صورت ثبوت حد سرقت باینه تفاوت گذاشت. (سلامی، همان، ۱۹۳-۱۹۴)

روایت دیگر "امام صادق (ع) از پدرش امام باقر (ع) نقل نموده که در زمان امیرالمؤمنین (ع) شخصی قسمتی از گوش مرد دیگری را برید و آن دو به عنوان مرافعه و رفع خصومت به محضر علی (ع) آمدند حضرت دستور قصاص داد و به همان اندازه گوش فرد جانی را بریدند ولی شخص جانی آن قسمت بریده شده رازمانی که هنوز خون جاری بود پیوند زد و سرانجام گوش جانی خوب شد و به گونه‌ی بهبود یافت که اثری از قصاص در آن معلوم نبود شخص مجنی علیه دوباره به محضر امام شکایت کرد که گوش من ناقص ولی گوش جانی سالم است حضرت دوباره دستور قطع گوش جانی و دفن آن قسمت جدا شده را داد تاجانی بار دیگر به پیوند آن اقدام نکند زیرا، قصاص به خاطر شین (بدی) و ننگ است که برای دیگران عبرت باشد و اگر بنا باشد جانی پس از قصاص اقدام به پیوند نماید، اثر قصاص از بین می‌رود.

روایت مزبور از روایات حسنه شمرده شده به دلیل وجود موسی خشاب در سند روایت و در مورد وی توثیق وارد نشده یا روایت موثق است به خاطر این که وی ازعامه بوده و اصحاب به روایات وی عمل نموده‌اند روایت با عمل اصحاب جبران شده است برخی با این روایت برعدم جواز وصل و پیوند عضو مقطوع در حد استدلال نموده‌اند لکن این روایت اولاً ظهور در قصاص دارد و ثانیاً تعلیلی که در آخر روایت ذکر شده که منع پیوند به خاطر شین و مماثلت است و در حد مماثلت نیست و استدلال به اجماع در این مورد علاوه بر اختصاص به مورد

قصاص مدرکی است و مستند به روایت است یا به خاطر وجوب ازاله نجاست است، پس از اینکه حکم به میته بودن آن شده است. (تسخیری، همان، ۱۸۳)

۳. دیدگاه‌های تفصیلی (نظریه‌ی سوم)

گروهی در مسأله مزبور (پیوند عضو بریده‌شده در اثر اجرای حد و قصاص) میان عضو مقطوع در اثر حد و میان عضو مقطوع در اثر قصاص تفاوت قایل شده‌اند؛ این تفصیل به سه صورت ذکر شده است.

۱-۳. تفصیل میان رضایت و عدم رضایت مجنی علیه

اعاده عضو جداشده در اثر تنفیذ حد جایز نیست و اعاده عضو مقطوع در اثر قصاص هم جایز نیست جز در صورت رضایت مجنی علیه به اعاده پس از اجرای قصاص و همین‌طور اعاده عضو مقطوع در قصاص جایز است در صورتی که مجنی علیه هم اقدام به پیوند عضو آن نموده باشد. این نظر ازسوی دکتر صدیق ضریر ارائه شده و تصمیم مجمع فقه اسلامی نیز عدم جواز پیوند عضو بریده شده در اثر اجرای حد همین است.

۲-۳. تفصیل میان حد و قصاص

تفصیل دیگر اینکه یوند عضو قطع شده در اثر جایز نیست؛ اما در عضو مقطوع در اثر قصاص باید تفاوت گذاشت میان موردی که جانی مجنی علیه را از اعاده دست آن منع نموده باشد و میان موردی که جانی مجنی علیه را از پیوند منع نکرده باشد. اگر جانی مجنی علیه را از اعاده دست به هر روشی منع نموده باشد. برای جانی هم پیوند دست به خاطر معامله و مقابله به مثل جایز نیست. اما اگر جانی مجنی علیه را از پیوند دستش منع نکرده باشد و به او گفته باشد این دست مربوط به شماست آن را بازگردان و پیوند بزن و مجنی علیه در وضعی قرار داشته که می‌توانسته دست خود را پیوند زند. ولی از این کار خود داری ورزیده این کار او باعث نمی‌گردد که جانی نتواند عضو بریده خود را بازگرداند. (شقهاء، همان، ۹-۱۰).

۳-۳. تفصیل میان اثبات حد با اقرار یا شهادت

نسبت به عضو مقطوع در اثر حد، برخی این گونه تفصیل داده‌اند که اعاده عضو مقطوع در موردی که حدی توسط اقرار ثابت شده جایز است و در حدی که با شهود اثبات شده باشد، اعاده عضو جایز نیست؛ جز با چهار شرط که اول توبه سارق و محارب باشد؛ دوم اینکه حد از حق الله باشد که مبتنی بر مسامحه است؛ سوم حالات اعاده کم و نادر باشد تا باعث جرأت

جنایت کاران بر جرائم نگردد و چهارم سارق مال مسروقه را به صاحب آن برگرداند. دلایل این نظریه و تفصیل همان ادله نظریه دوم (جواز مطلق اعاده عضو) است. فقط نسبت به شرط دوم، ملاحظه است که تمام حدودی که در آن قطع عضو وجود دارد از جمله‌ی حق الله است و شما گفتید در حق الله پیوند جایز است؛ زیرا، حق الله مبتنی بر مسامحه است باید توجه داشت، که حدود از جمله‌ی حق الله است؛ ولی در صورتی که به سلطان و حکومت برسد مبتنی بر مسامحه نیست.

اعاده عضو در بحث قصاص مانند موردی که عضو فرد در اثر قصاص بریده شده باشد و صاحب عضو تصمیم بازگرداندن عضو خود را داشته باشد؛ سه نظریه فقها دارد: ۱. منع مطلق اعاده عضو؛ ۲. جواز مطلق اعاده عضو قطع شده در اثر قصاص و ۳. تفصیل.

نظریه نخست، اعاده عضو مقطوع را در اثر قصاص جایز نمی داند؛ بلکه اگر کسی عضو قطع شده را پیوند زند قطع دوباره آن عضو واجب است. این نظریه به دلایلی استناد نموده از جمله اینکه از حکمت‌های مشروعیت قصاص این است که قصاص باعث حیات امت و برابری در همانندی مجازات، شفای بدنی است که عضو آن عدوانا بریده شده است و اعاده عضو مقطوع در اثر قصاص باعث تفویت این حکمت‌ها و اهداف می شود. برعلاوه، اعاده عضو جانی پس از قصاص مفسد و پیامدهای منفی فراوان دارد؛ مانند جرأت مجرمان بر جنایت به خاطر ایمن بودن از مجازات، کینه ورزی و بقای کینه ها. زیرا، وقتی مجنی علیه می بیند که جانی عضوش را برگردانده، خشمگین گردیده، چه بسا ممکن است عمدا جنایتی را وارده نموده و عضو پیوند داده شده را یکبار دیگر جدا نماید.

نظریه دوم معتقد است که پیوند عضو قطع شده در اثر قصاص مطلقا جایز است و مجنی علیه حق مطالبه قطع عضو را مجددا ندارد. این نظریه نیز دلایلی را برای اثبات نظریه خویش آورده از جمله اینکه در قصاص آنچه واجب است قطع عضو است و باقطع عضو مجنی علیه حق خویش را استیفا نموده و پس از آن حقی برای مجنی علیه وجود ندارد. برعلاوه، مجنی علیه این حق را دارا بود که عضو بریده شده خویش را در اثر جنایت جانی بازگرداند و اصل مساوات و مماثلت و همانندی اقتضا می کند که جانی نیز حق اعاده عضو قطع شده خود را در اثر قصاص داشته باشد. در نتیجه مساوات با همان قطع اول حاصل شده و پس از قطع اول نمی توان مردم رام لزم به مساوات و برابری در معالجه جسم نمود.



دیدگاه سوم، تفصیل است که اعاده عضو مقطوع در اثر قصاص فقط در دو حالت جواز دارد: ۱. مجنی علیه نسبت به اعاده عضو مقطوع تمکن داشته باشد و بتواند عضو بریده خویش را پیوند دهد و ۲. مجنی علیه بعد از اجرای قصاص، به اعاده عضو مقطوع، اجازه دهد و مجمع فقه اسلامی در دوره ششم خود همین رأی را برگزیده و به تصویب رسانده است. دلایل تفصیل عبارتند: ۱. اینکه قصاص بر مماثلت و همانندی تکیه و تأکید دارد وقتی مجنی علیه عضو بریده شده خود را بازگردانده و عضو پیوندی در جای خود قرار گرفته باشد، واجب است که جانی را نیز به حالش رها نمود تا عضو خود را به جای خود برگردانده و پیوند دهد؛ این کار نه تنها اخلاقی به مماثلت و همانندی در قصاص وارد نمی‌کند؛ بلکه اتفاقاً با اصل همانندی در قصاص سازگار و هماهنگ است بر علاوه مجنی علیه حق استیفای قصاص داشته؛ وقتی مجنی علیه حق خود را استیفا نموده و برای جانی هم اجازه اعاده عضو را داده است، حق خویش را اسقاط نموده وقتی مجنی علیه مالک اسقاط قصاص از اصل باشد و بتواند قصاص را از اصل نادیده گرفته و جانی را عفو نماید در موردی که برای جانی اذن در پیوند عضو داده باشد؛ به طریق اولی این صلاحیت را دارا بوده و جانی چرا نتواند به اعاده عضو اقدام نماید. (جمعی از مولفان، همان، ۸۹-۹۳)

برخی از فقهای حنفی قایل به تفصیل شده‌اند: جواز پیوند عضو پس از اجرای قصاص و عدم جواز پیوند پس از اجرای حد. دلیل بدین قرار است که: قصاص بایکبار جداکردن عضو از جانی صورت می‌گیرد و هم جانی و هم مجنی علیه دراعاده عضو خود به واسطه اقدامات طبی آزاد هستند. مثلاً اگر جانی عضو خویش را اعاده نمود ولی مجنی علیه این کار را ننمود مبنی بر این است که هر کدام هرگونه که بخواهند می‌توانند در جسم خود تصرف کنند و نباید خرده گرفته شود که عمل جانی (پیوند عضو) مخالف با مقتضای قصاص است و اگر برعکس مجنی علیه عضو خویش را پیوند می‌داد ولی جانی پیوند نمی‌کرد هم وضع همین بود این مسایل تاثیر بر قصاص نداشته و هر شخص می‌تواند در تداوی و معالجه ضرر جسم خویش هرآنچه را صلاح می‌داند برگزیند و برای ایجاد مساوات و برابری میان مردم در معالجه‌ی جسم خود راهی وجود ندارد اما اینکه در حد باید توقف نمود بستگی به این مطلب دارد که مقصود از حد شکنجه جانی با جدا نمودن عضو به تنهایی است یا مقصود از بین بردن عضو جانی بطور کلی است؟ اگر مقصود از حد فقط شکنجه‌ی جانی با جداکردن عضو باشد اعاده عضو جایز است و بنا بر احتمال دوم که هدف از بین بردن عضو جانی به طور کلی باشد؛ اعاده عضو

جایز نیست هر دو احتمال دلایل خود را دارد و نمی توان به یکی از دو احتمال قاطعانه نظر داد. (شققاء، همان، ۱۴-۱۵)

برخی از مؤلفان اهل سنت ادعا نموده اند که ما چاره ای جز تفاوت گذاری میان حق الناس و حق الله نداریم و اظهار داشته اند که در صورت استیفای قصاص از عضو مانند چشم و دست نمی توان اعاده عضو را توسط عمل جراحی تجویز نمود؛ جز در صورت اجازه و رضایت مجنی علیه و عفو مجنی علیه. زیرا، در قصاص حق العبد (حق اشخاص) غالب است و قصاص هم مماثلت و همانندی است و میان جنایت و عقوبت (مجازات) شرط است که درسه چیز همانند باشد یکی در فعل دومی در مماثلت و همانندی در محل (جای و نام) و سوم همانندی در منفعت (صحت و کمال) مساوات در محل یعنی مجازات مورد نظر در قصاص نفس و اعضا باید خود همان عضوی باشد که جانی از بین برده است و به تفاوت دو عضو از نظر کوچکی و بزرگی توجه نمی شود؛ زیرا، رعایت نکردن همانندی یا مساوات از باب خشم، کینه، خون خواهی و انتقام را می گشاید یا اعتراض و نقد جارح را به جهت فقدان تساوی و عدالت میان جانی و مجنی علیه و در این فرض، معقول نیست که مجنی علیه پیوسته دارای یک چشم و یک دست باشد؛ بدین خاطر که اعاده عضو به سبب شرایط جنایت و قساوت ناشی از جنایت و گسستن سلول ها عضو و از بین رفتن آن از راست و چپ دشوار است؛ ولی جانی پس از قصاص این امکان را داشته باشد که عضو خود را به جای طبیعی آن برگرداند و مجنی علیه با چشم پر از غضب و خشم نظاره گر و خیره باشد و پیوسته به دنبال انتقام و تلافی. بلی اگر مجنی علیه جانی را عفو نماید خواه مجانی و خواه در برابر عوض برای جانی اعاده عضو مقطوع در اثر قصاص از طریق انجام عملیات جراحی جایز است. زیرا، مجنی علیه شرعاً بر اسقاط قصاص از اصل حق دارد وقتی مجنی علیه بتواند از اصل حق خود را در قصاص اسقاط کند و از قصاص بگذرد، به طریق اولی می تواند جانی را پس از قصاص عضو بخشیده و به جانی اجازه پیوند عضو را دهد. دلیل آیه شریفه است: «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (بقره، ۲۳۷) و آیه «فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ» (بقره، ۱۷۸) «وَالْجُرُوحُ قِصَاصٌ» (مائده، ۴۵) اما در صورت تطبیق دو حد سرقت و محاربه (رهزنی) که هر دو از حق الله است و بریدن دست از مج و پا از مفصل و مراعات ضوابط و شرایط شرعی استیفای حدود، پیوند عضو مقطوع جایز است. زیرا، حق الله مبتنی بر تسامح، اسقاط، رحمت و شفقت است. البته تفصیلاتی در مورد راه های اثبات جرم داده شده، مثل برخی جواز پیوند را



در صورت ثبوت حد با اقرار جایز دانسته و برخی گفته اند که اگر حق الله باشد، و جرم از طریق شهادت ثابت شده باشد، اعاده عضو جایز نیست و برخی هم گفته اند راه های اثبات جرم تأثیری بر مسأله ندارد و در مورد حد می توان رأی به جواز اعاده عضو مقطوع در اثر اجرای حد داد. (زحیلی، همان، ۱۵۱۴)

بعضی از فقیهان امامیه در پاسخ این پرسش که جنایتکار (جانی) یا قربانی و آسیب دیده جنایت (مجنی علیه) اگر بعد از قصاص عضو خود را اعاده نماید، آیا طرف مقابل حق دارد که عضو اعاده شده را از بین برده و برطرف نماید؟ و آیا می توان از ادله قصاص اطراف و اعضا استفاده نمود که جانی یا مجنی علیه حق زایل و نابود کردن عضوی را داشته باشد که جانب مقابل وی آن عضو مقطوع را پس از قصاص برگردانده و پیوند نموده است؟ ظاهر سخنان برخی از اصحاب این است که قصاص در اعضا به محض قطع و جدا کردن تحقق می یابد؛ همان گونه که سبب قصاص عضو با جدا کردن عضو تحقق می یابد، عبارات و سخنان نقل شده از فقهای امامیه اقتضا دارد که مجنی علیه مطابق قاعده بیشتر از بریدن گوش جنایتکار حقی ندارد؛ خواه جانی پس از قطع گوشش را پیوند بزند یا نه؟ و عکس نیز همین حکم را دارد و صرف جدانمودن (آبانه) گوش مجنی علیه برای ثبوت حق قصاص بر جانی کافی است؛ خواه مجنی علیه پیش از گرفتن قصاص از جانی گوش خود را پیوند زده باشد یا نباشد. زیرا، صرف جدا کردن گوش مجنی علیه برای ثبوت حق قصاص کفایت می کند.

نقد دلیل مزبور بدین قرار است که ظاهر آیه قصاص اطراف و اعضا (مائده، ۴۵) مقابله به مثل میان دو عضو است نه مقابله میان دو قطع و دو جدا کردن؛ یعنی هر عضوی که از مجنی علیه گرفته و ناقص می شود در برابر آن همان عضو جانی از وی گرفته و ناقص می گردد. از این رو، قصاص به درد آوردن عضو جانی نیست، به خاطر اینکه جانی بر جسم مجنی علیه درد را وارد نموده است؛ بلکه قصاص به خاطر خود عضو و نقص عضو می باشد. از این رو، آیه دلالت بر حق ایراد نقص نسبت به جانی دارد به گونه ای که اگر مجنی علیه عضو خود را پیوند نماید؛ مجنی علیه این حق را دارد که بار دیگر عضو پیوند شده جانی را ناقص نماید. زیرا، حق مجنی علیه به عضو جانی تعلق گرفته و این بدین معنا نیست که مجنی علیه مالک عضو جانی باشد؛ بلکه بدین معنا است که مجنی علیه مالکیت سلب عضو و نقص عضو از جانی را دارد در نتیجه آیه صراحت در مقابله میان خود اعضا ی جانی و مجنی علیه دارد و اینکه چشم جانی در برابر چشم مجنی علیه، بینی جانی در برابر بینی مجنی علیه و گوش جانی در برابر گوش

مجنی علیه و... دارد آنچه از این جمله و ترکیب درآیه عرفا استظهار می گردد، بدلیت و مقابله میان جانی و مجنی علیه در مقام اخذ عضو و اعطای عضو است و اینکه اگر فردی چشم دیگری را گرفت و از او سلب نمود، دیگری هم حق دارد که چشم او را گرفته و از او سلب نماید، پس قصاص در اعضا قصاص خود اعضا منظور است وجودا و عدما و آنچه از عیب و نقص پدید می آید؛ نه صرف قطع و جدا کردن عضو.

سخن مزبور دو نکته دارد: ۱. اینکه سبب و موجب قصاص تنها قطع و ابانه عضو نیست و سبب قصاص حدوث عیب و نقص از سوی جانی هم نیست؛ بلکه سبب و موجب قصاص نقص عضو به خاطر جنایت جانی است که مجنی علیه را مستحق قصاص می سازد. پس مجنی علیه تا زمانی که عضو آن ناقص است، سبب و موجب قصاص وجود دارد و مجنی علیه مستحق قصاص عضو جانی است. نکته دوم اینکه مقتضای قاعده این است که مجنی علیه حق قطع عضو دوباره جانی را دارد، هرگاه جانی عضو خود را پس از قصاص پیوند زده باشد. زیرا، قصاص مجدد در برابر عضو ناقص مجنی علیه است و مجنی علیه به مقتضای مقابله، حق ایراد نقص بر جانی را دارد. دو نکته مزبور، مختص به موردی است که پیوند و اعاده خود همان عضو مقطوع باشد نه عضوی بدن شخص دیگر یا عضو از جای دیگر بدن جانی. زیرا، پیوند چنین عضوی مانع از صدق ایراد نقص عضو اصلی نمی گردد که در برابر عضو مجنی علیه قطع شده است. بلکه این یک عضو جدید بوده که از متعلق حق مجنی علیه و از مقابله خارج است و این مانند حصول مال دیگری برای متلف است که مال شخصی را تلف نموده بود و ربطی به اشتغال ذمه متلف ندارد در برابر آنچه که تلف نموده بود. (شاهرودی، همان، ۳۹-۴۱)

نکته قابل دقت، اگر مجنی علیه عضوی قطع شده خود را پس از گرفتن قصاص از جانی پیوند دهد، جانی این حق را دارد که که برای بار دوم عضو مجنی علیه را قطع نماید؟ پاسخ: تردیدی نیست که آیه ناظر به حق مجنی علیه بر جانی است، نه برعکس ولی عرفا می توان ادعا نمود که مقابله استفاده می شود و اینکه هرگاه عضو مجنی علیه در برابر خود عضو جانی باشد، عضو جانی نیز در برابر عضو مجنی علیه قرار داشته و وقتی مجنی علیه عضو جانی را به خاطر قصاص و در برابر قطع عضو خود بتواند قطع نماید؛ نباید پس از تطبیق قصاص و قطع عضو جانی عضو خود را پیوند بزند و اگر عضو خود را پیوند زند جانی می تواند عضو پیوند یافته

مجنی علیه را قطع و از وی سلب نماید؛ همان گونه که مجنی علیه عضو جانی را قصاصاً قطع نموده بود. (همان)

نتیجه

مطالعه و بررسی نظریات سه گانه، وجوه و دلایل ذکر شده از سوی آنان که هر کدام برای تحکیم و تقویت دیدگاه خویش ذکر نموده اند، نشان می دهد که هریک از دلایل مورد استناد مورد مناقشه، اعتراض و مخالفت دیدگاه های دیگر روبروست. با این همه، به نظر می رسد که در میان نظرات ارائه شده دیدگاه راجح و برتر عدم جواز شرعی پیوند عضو مقطوع در اثر تطبیق حد و قصاص است. رجحان منع پیوند عضو مقطوع در حد، به خاطر توجه به مقاصد شریعت از تطبیق حد است که همانا زجر، ردع، عبرت آموزی و پندگیری است و این مهم تحقق نمی یابد جز با بقا و دوام اثر مجازات، علاوه بر این که بازگرداندن عضو مقطوع در عرف طب خواهان اقدام فوری است و اعاده عضو مقطوع چون نیاز به توافق و هماهنگی و آمادگی های طبی ویژه دارد به فوریت صورت نمی گیرد. ضمن این که پیوند نشان از سستی در جدیت برپایی حد و مؤثریت حد دارد. بر این اساس رأی به عدم جواز اعاده عضو مقطوع باعث تنفیذ و عملی شدن حد می گردد. زیرا، در بقای اثر حد مجازات معین شرعی به صورت کامل تحقق می یابد و از بی اعتنایی و بی توجهی در استیفای مجازات جلوگیری و باز می دارد و از مغایرت و برخورد با حکم شرع در ظاهر اجتناب می شود و حکم در قصاص نیز منع پیوند است؛ زیرا، قصاص برای برپایی عدل، برخورد منصفانه و رفتار عادلانه نسبت به مجنی علیه، حفظ و پاسداری و حمایت از حق حیات و حفظ نظام جامعه، افزایش امنیت، استحکام، ثبات و آرامش تشریع شده است. تمام این اهداف در فرضی تحقق می یابد که اعاده و برگرداندن عضو مقطوع در قصاص تحریم گردیده و معتقد به حرمت پیوند عضو مقطوع در اثر قصاص باشیم جز در صورتی که مجنی علیه رضایت به چنین پیوند دهد.



منابع

قرآن کریم

۱. ابن فارس، احمد بن فارس، (۱۴۰۴ هـ) معجم مقاییس اللغة، مكتب الاعلام الاسلامی، قم.
۲. ابن بابویه، محمد علی، (۱۳۷۸)، عیون اخبار الرضا (ع)، نشر جهان، تهران
۳. ابن بابویه، محمد علی، (۱۳۸۵)، علل الشرائع، داوری، قم
۴. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، (۱۳۸۵) دعائم الاسلام، موسسه آل البيت، قم
۵. اصفهانی راغب، حسین بن محمد، (۱۳۷۴) مفردات الفاظ القرآن، مرتضوی، ش، تهران.
۶. بروجرودی، آقاحسین، (۱۳۸۶) جامع احادیث الشیعه، فرهنگ سبز، تهران.
۷. تبریزی سبحانی، جعفر، (۱۳۹۱) ش احکام القصاص فی الشریعه الاسلامیه الغراء، موسسه امام صادق (ع) قم.
۸. خرازی، محسن، (۱۴۲۳ هـ). ق البحوث الهامه فی المکاسب المحرمه، موسسه در راه حق، قم - ایران.
۹. خمینی، روح الله، (۱۳۹۲) تحریر الوسیله، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
۱۰. زبیدی، محمد بن محمد، (۱۴۱۴) تاج العروس من جواهر القاموس، دارالفکر، ۱۴۱۴، بیروت.
۱۱. زحیلی، وهبه، (۱۴۱۵) الفقه الاسلامی و ادلته، دارالفکر، سوریه - دمشق، چاپ چهارم.
۱۲. سبزواری زارعی، عباسعلی، (۱۴۳۰ هـ) ق القواعد الفقهیه فی فقه الامامیه، موسسه انتشارات اسلامی - جامعه مدرسين حوزه علمیه قم.
۱۳. سلامی، محمد رضا، (۱۴۱۷) موسوعه رد الشبهات الفقهیه المعاصره، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، قم - ایران
۱۴. شاهرودی هاشمی، محمود، (۱۴۲۳ هـ. ق) ق قراء آت فقهیه معاصره، موسسه دائره المعارف فقه اسلامی، قم - ایران.
۱۵. شقحاء، عبدالوهاب بن منصور بن محمد، (۱۴۳۸ هـ. ق) اعاده عضو فی جنايه اوحد اوقصاص دراسته فقهیه، عربستان سعودی، شماره ۶.
۱۶. شنیطی، محمد بن محمد مختار، (۱۴۱۵ هـ. ق) احکام الجراحه الطبیه و الآثار المرتبه علیها، مکتبه الصحابه، جده، چاپ دوم.
۱۷. شهرکانی، ابراهیم اسماعیل، (۱۴۳۰ هـ. ق) معجم المصطلحات الفقهیه، ذوی القربی، قم - ایران.



۱۸. شیرازی مکارم، ناصر، (۱۳۸۵ ش) الفتاوی الجدیده، مدرسه امام علی بن ابیطالب (ع) ۱۳۸۵، قم
۱۹. طویس، محمد بن حسن، (۱۴۰۷)، تهذیب الاحکام، دارالکتب الاسلامیه، تهران
۲۰. طیار، عبدالله بن محمد، مطلق، عبدالله بن محمد، موصی، محمد بن ابراهیم، (۱۴۳۳ ه. ق) الفقه المیسر، مدار الوطن، ریاض - سعودی.
۲۱. عثمانی، محمد تقی، (۱۴۲۴ ه. ق) بحوث فی قضایا فقهیه معاصره، دارالقلم - دمشق.
۲۲. عمر، دوادى، (۱۴۳۴ ه. ق.) زراعه عضو مستأصل فی حد اوقصاص، جامعه غردایه.
۲۳. فاضل لنکرانی، محمد، (۱۴۲۵ ه. ق.) جامع المسائل، امیرقلم، قم.
۲۴. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، (۱۴۱۵ ه. ق.) القاموس المحيط، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۲۵. فیاض، محمد اسحاق، منهاج الصالحین، (۱۴۲۳ ه. ق.) مکتب سماحه آیه الله العظمی شیخ محمد اسحاق الفیاض قم.
۲۶. مجله مجمع الفقه الاسلامی (۱۴۳۸ ق) جده شماره ۶.
۲۷. نجفی، صاحب جواهر محمد حسن بن باقر، (۱۴۲۵ ه. ق.) جواهر الکلام، داراحیاء التراث، بیروت
۲۸. وزارت اوقاف و شئون اسلامی کویت، (۱۴۲۷ ه. ق) الموسوعه الفقهیه، دارالسلاسل کویت، چاپ دوم.
۲۹. وزارت تعلیم عالی، (۱۴۳۶ ه. ق) ق الموسوعه المیسره فی فقه القضایا المعاصره، مملکت عربی - سعودی، جامعه امام محمد بن سعود، ریاض.

